

اللہ اکبر

جاد درم

آئین اکبری

اصدیف

شیخ ابو الفضل علامی فہامی بن مبارک ناگوری

بتصحیح

جناب ایچ بلخمن امراے

پرنسپل مدرسہ عالیہ کلکتہ

بہکم ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال

در مطبع بیہسٹ مشن پریس واقع شہر کلکتہ

در سنہ ۱۸۷۷ ع

چاپ شد

فهرست جلد دوم از آئین اکبري •



صفحه	صفحه
جدول معرفت طول و عرض بلاد راج مسكون از	دفتر چهارم در احوال هندوستان •
خط استوائی عرض بقول حکما خصوصا از خارج	۱ مقدمه
۲۹ اقالیم سبعة تا عرض ستین	۴ حدرد هندوستان و لخته حال
۳۰ اقلیم اول	۶ چگونگی آفریدنش
۳۱ اقلیم دوم	۸ گذارش سفلی و علوی
۳۴ اقلیم سوم	۹ نام سیاره و روزهای هفته
۳۸ اقلیم چهارم	۹ آئین گهریال
۴۳ اقلیم پنجم	۱۰ ترتیب کرات
۴۶ اقلیم ششم	۱۱ اندازا مدارات
۴۶ اقلیم هفتم	۱۲ مغارل قمر
۴۷ بلاد خارج از اقالیم سبعة	۱۴ اقدار ثوابت
۴۸ شناخت دوری شهرها	۱۵ لخته حال زمین
۴۸ نیرنگی جا	۱۷ احوال جزایر
۵۰ مراتب اعداد	۱۸ حال جمودبیا
۵۲ جهات	۲۲ طری معموره
۵۴ جانداران	۲۳ عرض معموره
۵۸ زبانها	۲۴ گفتار یونانی
۵۸ دیگر جانور	۲۴ اندازه پیدا و آباء
۵۹ آئین سنگ و وزن	۲۶ بعضی کردن زمین بکشورها

صفحہ	صفحہ
۱۴۴	۶۱
۱۴۴	۶۲
۱۴۴	۷۶
۱۴۴	۷۷
۱۴۶	۷۹
۱۵۳	۸۴
۱۵۹	۸۹
۱۵۹	۹۷
۱۶۰	۱۱۱
۱۶۱	۱۱۳
۱۶۳	۱۱۴
۱۶۴	۱۲۰
۱۶۴	۱۲۴
۱۶۴	۱۲۸
۱۶۵	۱۲۸
۱۶۶	۱۲۹
۱۶۷	۱۲۹
۱۶۷	۱۲۹
۱۶۸	۱۲۹
۱۶۸	۱۲۹
۱۶۹	۱۳۰
۱۶۹	۱۳۰
۱۷۰	۱۳۳
۱۷۰	۱۳۲
۱۷۰	۱۳۳
۱۷۱	۱۳۳
سالہوتر	دانش ہندوستان
ہاسنگ	تفصیل نہ دانا
سوپ	پیشیکہک
راج نیت	مہمانسا
بیمار	بیدانت
چار آشرم	سانک
الہی پرستش	پانچیل
ایسر پوجا	جن
جک	بودہ
دل	فاستک
شراہ	اتہارہ بدیا
اوتار	کرم بپاک
سچہ اوتار	سُر
کورم اوتار	آگم
باراہ اوتار	شکن
فرستگہ اوتار	سامدرک
باسن اوتار	گارد
پرشرام اوتار	الدرجال
رام اوتار	رس بدیا
کھن اوتار	رتن پرچہا
ہوشہ اوتار	کام ساستر
کلکی اوتار	ساعتی
نپاک	سفکیست
پاک سار	شمارہ نغمہسرایان
پاک شدن	آئین اکہارہ
نارا پرشش	کے ساستر

صفحه	صفحه
۱۹۳	تکوین خوراک
۱۹۴	آئین بختن و خوردن
۱۹۴	آئین روزه
۱۹۵	شماره گناهان
۱۹۵	ناستوده کردار درونی
۱۹۵	بزرگ پرستشدها
۱۹۵	آئین کدخدائی
۱۹۶	آئین سنگار
۲۰۰	زر
۲۰۱	کاربوداران مرصع کار
۲۰۱	زرقشان
۲۰۱	کوفتگر
۲۰۲	میخاکار
۲۰۲	ساده کار
۲۰۲	شبهه کار
۲۰۲	مقیّت کار
۲۰۲	چرم کار
۲۰۲	سیم بان
۲۰۳	سواد کار
۲۰۳	زرکوب
۲۰۳	آئین هنگام ولادت
۲۰۳	شماره تیوهار
۲۰۳	آئین هنگام فروشن
۲۰۴	آئین مردن شایسته
۲۰۴	آمدگان هندوستان
۲۰۴	آدم
هرشنگ	
حام	
جمشید	
ضحاک	
گرشاسپ	
اسفندیار نوئین تن	
بهمن بن اسفندیار	
اسفندر رومی	
مانی پیکرنگار	
بهرام گور	
حکیم بزرویه	
محمد قاسم	
امیر ناصر الدین سبکتگین	
امیر سلطان محمود غزنوی	
سلطان مسعود	
سلطان مسعود بن ابراهیم	
بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم	
خسروشاه بن بهرام شاه	
سلطان معز الدین محمد سام	
سلطان قطب الدین ایبک	
ملک ناصر الدین قباچه	
سلطان شمس الدین ایلتمش	
سلطان غیاث الدین بلبن	
سلطان محمد بن سلطان ملک شاه سلجوقی	
سلطان جمال الدین منکبرنی	
ترمتی نوئین	

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۱۵ شیخ فرید الدین گنج شکر	۲۰۴ ملکشاه خان خلج
۲۱۵ شیخ صدر الدین عارف	۲۰۴ طاہر
۲۱۵ نظام الدین اولیا	۲۰۵ مفکوبہ
۲۱۶ شیخ رکن الدین	۲۰۵ ساری فوئین
۲۱۶ شیخ جلال الدین تبریزی	۲۰۵ تیمور فوئین
۲۲۶ شیخ صوفی بدھنی	۲۰۵ عبد اللہ خان
۲۱۶ خواجہ ترک	۲۰۶ صادی
۲۱۷ شیخ نظام الدین ابوالمؤید	۲۰۶ قتلغ خواجہ
۲۱۷ شیخ نجیب الدین محمد	۲۰۶ طرغی نوبان
۲۱۷ قاضی حمید الدین ناگوری	۲۰۶ علی بیک رترتاک
۲۱۷ شیخ حمید الدین سولہی ناگوری	۲۰۶ کیکا مغل
۲۱۷ شیخ نجیب الدین منوکل	۲۰۶ اقبال مذہب
۲۱۷ شیخ بدر الدین	۲۰۶ خواجہ رشید
۲۱۸ شیخ بدر الدین اسحق	۲۰۶ صاحب قرانی
۲۱۸ شیخ نصیر الدین چراغ دہلوی	۲۰۷ فردوس مکانی
۲۱۸ شیخ شرف بانہی بنی	۲۰۷ جہان بانہی
۲۱۸ شیخ احمد	۲۰۷ اولیای ہند
۲۱۸ شیخ جلال	۲۱۲ قادری
۲۱۹ شیخ شرف منیری	۲۱۲ بسوی
۲۱۹ شیخ جمال ہانصوی	۲۱۲ نقشبندی
۲۱۹ شاہ مدار	۲۱۳ شیخ بابا رکن
۲۲۰ شیخ نور قطب عالم	۲۱۳ خواجہ معین الدین حسن شہی
۲۲۰ بابا اسحق مغربی	۲۱۴ شیخ علی غزنوی ہجویری
۲۲۰ شیخ احمد کہنر	۲۱۴ شیخ حسین زنجانی
۲۲۰ شیخ صدر الدین	۲۱۴ شیخ بہار الدین زکریا
۲۲۰ شیخ علاء الدین محمد	۲۱۴ قطب الدین بختیار کاکھی

صفحہ	صفحہ
۲۲۲	۲۲۱
۲۲۲	۲۲۱
۲۲۳	۲۲۱
۲۲۳	۲۲۱
۳۲۲	۲۲۱
۲۲۳	۲۲۱
۲۲۳	۲۲۲
۲۲۳	۲۲۲

۲۴۵	۲۲۷
۲۵۸	۲۲۷

فہرست نامہ جلد دوم آئین اکبری ••

صفحہ	سطر	فہرست	صفحہ	سطر	فہرست
۱۱	۱۲	دوسپرا د	۶۵	۱۰	چیتما
۱۵	۱۶	المونی	۶۶	۱۵	پرتکتو
۲۰	۶	آقون	۷۱	۲۰	پریوچن
۲۲	۱۱	کنہایت	۷۲	۱	دشانت
۳۲	۱۵	سرونچ	۷۵	۳	آدت لوی
۳۲	اخیر	دیبل	۷۵	۲۷	(۲) [گ]
۳۳	۱	نیک	۸۲	۱۹	آهنکار
۳۵	۸	لشام	۹۲	۲۳	برسچار
۳۶	۱۹	بندہ	۱۰۰	۱۲	پورت
۳۷	۷	سفیدن	۱۳۸	۲۲	بوزان درآوری
۳۷	۱۳	چندلوت	۱۷۳	۲۱	اسکھن
۳۷	۱۶	منیت	۱۷۹	۲۳	سرچشمہ
۳۹	۱۸	بعنی	۲۱۳	۱۹	زکریا
۴۰	۷-۲-۱	مصر	۲۱۵	۱	زکریا
۴۲	۱۷	بلجیر	۲۸۵	۱۲	ابو طیح
۴۴	۱	فسطینیدہ	۲۸۸	۱۸	۱۸۰ - ۱۸۱
۴۶	۳	بنبلونہ	۲۹۵	۷	۱۳۸ - ۱۶۴
۵۹	۱۸	توند	۳۰۸	۹	شام

ملفوظات اصطلاحات ہندیہ کہ در جلد دوم آئین اکبری مذکور است

۷۵	آدت لوی
۱۷	سکاجنر
۱۹	گفت

• ملحقات سلطانامہ جلد اول آئین اکبری •

صفحہ	سطر	فہرست	صفحہ	سطر	فہرست
۴۰۵	۱۸	سرخندی	۵۳۸	۱	جہت
۴۰۶	۱	سرخندی	۵۳۹	۱۵	بیت
۴۰۹	۱۷	دہلی	۵۵۰	۱۱-۱۳-۱۶-۲۳	جوبہ ۱
۴۲۸	۱۶	۱۸۰۴۳	۵۹۲	۱۷	گورکھنری
۴۳۶	۱۴	بہرہ	۵۹۶	۲۵	امید
۴۴۱	۲۱	رنکھ	۶۰۲	۲۱	آدیلاپور
۴۷۲	۱۱	سرا	۶۲۲	۱۲	۵۳۶
۴۷۵	۳	صیان	۶۲۸	۱۹	جہترا
۴۸۶	۱	پنود	۶۲۸	۲۰	چغتیاپور

احوالِ ہندوستان

ازدہریازِ دلِ ہوس پیمارا آرزو ہوں کہ لختی چگونگیِ این فراخنایِ اگہی برگدارن و گفتارِ دانش اندوزانِ ہندی نژاد برگزید * نمیداند کہ دوستی زادگاہِ برین شیعہ دارن یا حق پڑوہی و حقیقت کداری * چہ بناکنی و حافظِ ابرو و دیگر بیدخیزان خیال پرستی نمود * اذہ و داستانہای نابودہ ہر نوشتہ * نے نے چون از خلوتکدہ تجرّد بر آمد و ناشناسائی مردم و شررشِ جہانیان لختی دیباقت بسیجِ آشتی در سر گرفت و سگانشِ دوستی فرایش نہاد * آن یارشِ تازگی پذیرفت و از شغلِ فزونی بکار کرد ندی آمد نا آنکہ زمانہ نیرنگ سار بنگارشِ این شگرفہامہ یاز داشت و سخن را شاخہا پدید شد چندانکہ خاصہ بصرہ فرہوسی گراؤن و بر خے حالِ ہندوستان برشتہ قلم کشید و آہنجِ دل را ہنگامِ پیدائی رسید بہ پدین

(۳) [۵] ہوس ۱

(۲) [۵۸] ابرو (بے مد) ۱

(۱) [۵] زاد راہ ۱

شناخت بسند نکرده بدریوزه دلها رفت و از شناسندگان انصاف‌گرایی بتازه آموزش برنشست •
 چون بزبان هندی نامها آشنا نبود و مترجم دلتخواه نایاب بتکرار ترجمه سخت تکاپو رفت و
 بشگرفکاری تقدیر و نیروی دل دامن مقصود بدست آورد • و روشن شد که آنچه زبان زد روزگار است
 که هندی ایزد پدیمال را انباز گیدون فروغ راستی ندارد • اگرچه در برخی مطالب و لحنی دلائل جای
 آویزش لیکن خدایپرستی و وحدت‌گرنه‌ی این طائفه دلتشمنی آمد • ناگزیران مراتب دانش و مدارج
 کدازش نفس و پندهای خو و عادت این گروه انبوه بروی روز انداخته بود که شورش کین تیزی لحنی
 فرو نسیند و شمشیر عالیان از بیزش خون قدری برآساید آویزه درونی و بیرون‌نی باشتی گراید و
 خارستان مخالفت و دشمنی چمن زار درستی کردن و هنگامه دلیل پزوهی فراهم آید و انجمن آگهی
 آراسته گردن •

با آنکه عزیمت‌های درست و نیت‌های نیک در هر زمانه باشد و فراخدای روزگار از کار آگاهان نهی ۱۰
 نیاید ناشناسی چرست و آویزش از کدام رعکدر •
 نخستین سبب بیگانگی زبان‌سا و ندانستن بسیاری یکدیگر چند آنکه خشم آمیزه گرفت
 و گرد شورش برخاست •

دوم در پی بدگاه دانش پزوهان هندوستان و دیگر حقیقت‌شناسان • باهم نه پیوستند و اگر
 ناگهان با یکدیگر رسیدند آرزومند میانجی بوده کار بر ساختند • زبان دان فزون مهر که رموز علمی ۱۵
 و اسرار حکمی گردانگروه مردم در یابد و بروشن‌داری^۳ خاطر نشان کند کمیاب • امروز که بدانش دوستی
 و پاید شناسی کیتی خدایوند خرد پزوهان هفت اقلیم بر آمیخته‌اند و همدیگر را باور شده در حق پزوهی
 تکاپو دارند چندان سره سرده ناپیدا • نشانه‌های زنی دانشوری که بدگاه گذاشته پاد پزوهی فرابیش
 گیرند و بواله‌مت و فوازان کوشش بشناسائی گوناگون زبان ملی جهت وجو فرسایند پس ناپدید •
 چون آتشپوران جوانی باید که با بزرگ فرماندهی گوهر خرد مندی را شنیدگار باشد و مانند بزرگمهر ۲۰
 وزیرت به حسد باور تا چنین شاه دستور جد آورده در باب و راست کردن آگهی درست مثل
 بزرگه حکیم به پزوهش بدست آورد و با فوازان خواسته بآئین بارزگانی هندوستان فرستند تا بدان
 سرمایه کالی دانش برگرفته سود مندی رساند • و آن فروهیده مرد غیبت را از حضور باز ندانسته
 سخت جست‌وجو نماید و بسا بری و زرفشانی مفرز خواش بر آید - یا تیج کشی بلند فطرت چون
 طمطم هندی بهم رسد تا جوهر حکیم الهی از لاطون را در پانته از هندوستان بیونان شتابد و بگرا ببار ۲۵
 ساختن کاروانهای استعداد بخطرهای دریا و هامن دل بزند و معقوب دانش آموزی تکمیل صحت
 (۱) [ش می د] ناگزیر از مراتب | (۲) [۵] غیبی || (۳) [ش می] بروش گذارش •
 (۴) [د] دقیقه در باب || (۵) [۵] کاروانهای • [د] کارهای •

روحانی و تعدیل روح نفسانی فرماید - یا توانا خردی نذومند بسان ابوالمعرش بلخی شیفته آگهی باشد که غربت از وطن و محنت از راحت جدا نکرده از خراسان بپند آید و در بزارس فراوان دانش اندوز و شناسائی بزوهان دیار خود را ارمغانی برد *

سوم فرورشدن جهانیان در گلزار جسمانی لذات * هرچه را حسن در نیاید آنرا بیرون از هستی پندارند تا بگرد آوردن و لذت گرفتن چه رسد * و از فزون رسیدگی داستان بیگانگان بافسانه هم نشنوند * هرگاه سگالش اینان بگوش در نشود و رنگیزی این کاخ طفل فریب طیلسان نادانی بر دیده بپوش فرورشته دارد حال چگونه بود و توفیق چسان چراغ رهنمونی برافروزد *

چهارم تن آسانی * نقد را از نسیم بهتر شمرد و آسان را از دشوار خوبتر دانند * رایج ژرفنگهی بر خود نپسندند و بظاهر آویخته یک بدست معنوی راه نپسند * کامروای دانش آنکس بود که شذاخت پردگیان معنی پیش نهاده همت گرداند و بقلاویج سخت جست و جو و چیره آرزو پای در دشت هولناک طلب نهد و از گوناگون رنج دل زده نکرده و گران بار این راه را بتوانانی شوق روزافزون بر دوش نظرت کشیده بسوم منزل مراد رساند *

پنجم وزیدن تند باد تقلید و افسردن چراغ خرد * از دیدار در چون و چرا بستگی پذیرفت * و پرسش و پژوهش را پیشرو نفر پنداشتند * هرچه از پدر و آستان و خویش و آشنا و همسایه برگرفتند آرا سرمایه رضامندی ایزدی انگارند و مخالف را بالحد و زنده نامزد گردانند * برخی از دردمان آگهی اگرچه زبون احتدالی بدیگر راه دهند لیکن نیم گامه بر راه کردار نشتابند *

ششم برخاستن دیوان دشمنی و طوفان جان شگرفی دو سه دانش بزه خردگزی را نگذاشت که باهم نشستند بدانچه گرویده اند در میان آورند و از روی درد کار انجمن مهرگزینی بسازند و برهنمونی انصاف خویش از بیگانه نشناسند و باآزم (۶) از هده جدائی گیرند و چون و چرای هر گروه بقراری ۲۰ حق مگالی سخته آید * اورنگ نشینان دادگر کار خویش ندانسته بدار نپوداختند * خودبینی و غرض پرستی در میان آمد و هنگام گفتگوی غبار آلود شده گروه بخاموشی بنده بردند و چند بتعمیه گوئی رهائی یافتند و جوق بر مزاج زمانه سخن گذارند بازرسند * اگر بزرگان دنیای قدرت برین کار دل نهاده و بیمناکی مردم را چاره کرده هر آینه بسیاری ار شناسند کل با دل آرمیده و روشن روشی (۸) حق برگذارند * از کناره شدن کارکیا هر طائفه شیفته شیوه خویش آمد و شورش بلندی گرای شد *

(۱) [۵] و در رنگیزی [۲] [۵] دست [۳] [ض د] چهره ؟ [۴] همچنین
در [۵] * در دیگر نسخها پرسش [۵] همچنین در [ف ض] * در دیگر نسخها شناسند بیای
مؤحده [۶] [۵] باآزم آورده جدائی گیرند ؟ * احتمال که بعد لفظ باآزم یک لفظ از میان افتاده *
مقام باآزم بپند از هده جدائی گیرند باشد [۷] [۴ ف ض] گیرند * در دیگر نسخها صیغه جمع [۸]
[۵] بصیغه جمع [۸]

هریکه آئین خود را حق پنداشته بدل شویم دیگر ایندی بندگان همّت بست و خون بخاک آمیختن و آب و روغن تازه دینداری شد * اگر آئین چشم دل را بینائی بود در چنبر آشوبگاه بی تمیزی هر کس بخود درماند و از سوگواری خویش بکار دیگر نپرداخته * و ازین آریزه ناهنجار مقصودها پیغوله گزین ردلیلها برده نشین * اگر آئین مخالف برگزیده بود چگونه بخون گرویدگان دست آلی شوند و گرنه بیمار نادان بزمهریانی درخور نه بکین تیزی و خونریزی *

هفتم روانی بازار بدگوهان تیره دل * از دستان سرائی خوبشتر را به نیک اندیشی و درست کرداری فروخته اند و گوناگون زبان زدگی ازین کرده پدید آمد و حقها خاکپوش ناشناسائی شد * ای ابوالفضل بس کن بس کن * نیرنگی ایزدی قهر را سروین پدید نیست و این شگرف داستانه انجام نپذیرد * همان سرشته آشتی را که از خیر بسیجی برگرفته از دست مهل * و دیرین اندیشه خود را فرایش گیر * اگر چه برخی شغوندگان کامیاب شناسائی گردند و انجمن شادکامی بسازند * لیکن بسیاری بغمها در شوق و حیوونها اندوزند * و این بیهمال را سپاس که نه در گرد سوگواری ناشناسدگی و نه محمّدت گویی پابندگان *

حدود هندوستان و الحقی حال ^{۳۱}

چنین برگذارند که شرقی و غربی و جنوبی بشور دریا پیوسته لیکن سراندریب و آچین و ماک و ملاغه و بسیاری جزایر ازوسته پس دریا کنار اریا جدا نتواند ساخت * و شمال رویه بلند کوه است ۱۵ یک طرف با قصای هندوستان کشیده و جادب دیگر بتوران و ایران * واسطه ایست میان او و چین و ماچین * و گروهانگروه مردم دران آباد چون کشمیر و تبت خورد و بزرگ و کهنوار ^(۱۵) و جزآن * پس از نینز بسان دریا باشد درصه ایست بس فراخ * ایست بس سترگ در آب و هوا و تقارب فصول و اعتدال امزجه بیهمتا * و با چندین فراخانی همه جا آباد * هیچ منزله نسیبده آید بل کوه در نوشته نشود که قصبات معمور و آباد دریا نمودار نگردد و آسای شیرین و سبزهای دلکش و پشتهای دانه ریزها ^(۱۶) * عشرت بیفزاید * و هنگام خزان و چله دی زمیونها سرسبز درختها شاداب و موسم ریزش ابر که بیشتر از آخر جوزا تا انجام سنبله است آن مایه هوا که افسرد، دلانرا از جای برد و پدران را نشأ برنائی بخشد * رنگینی آسمان او برگزید یا نیرنگی زمین آن بسراید * از وقامتشی مردم زاد بقویسد یا مهراندیشی اینان باز گذارد * حسن و آویز * بر کند یا داستان پاکدامنی برخواند * از شگرف مردانگی گذارش نماید یا دایر سخنان شناسائی در درسی بخامه در آورد *

(۱) [۵] گردندگان * (۲) همچین در [۳] * در دیگر نسخها یا بندگان * (۳) [۵] کیفیت
 حدود هندوستان * (۴) [۵] و آن واسطه * (۵) همچین در [۵] * دیگر نسخها کهنوار *
 (۶) [۵] انجمنهای *

ساکنان این مرزوبوم خداطلب و مهربان دل و غریب دوست و شگفته رو و کشاده پیشانی دوستدار
 دانش محبت ریاضت انصاف پزوه قناعت گزین جدآور کارگذار نمک شناس حقیقتمند وفادار دوست *
 گوهر این گروه روز سختی فروغ دیگر دهد و سپاه این دیار * بدان گذاشتن نشناسد * چون دشواری
 فرابیش آید از اسپان دورتر فرود آمده دل نهان جان نشانی گردند و عار گریختن را سخت تر از قالب تپه کردن
 ۵ برهمنارند * و برخی اسپان پی کرده به پیکار درآیند * در کمتر زمانی دشوار کارها با آسانی یاد گیرند و از
 آسنان برگذرانند و در جویائی رضامندی ایزدی جان و تن گشته نقد زندگی بشگفتگی دربارند * و
 همگی مردم بهیگانگی ایزد گرایند * آنکه پیکر از سنگ با چوب و جز آن را بزرگداشت نمایند و
 ساده لوح بت پرستی انگار نه چنین است * نگارنده اقبالنامه با بهیاری دانش منشان راست گذار
 برارگویی نشسته روشن شد که پیکر برخی از رسیدگان بارگاه تقدس را وجه همت برسانند و اذیتش را
 ۱۰ از پراگندگی بازدارند و پرستش ایزدی را ناگزیر اندیشند * و در همگی عبادات و عادات از آفتاب
 عالم افروز باری جویند و قدسی ذات دادار بیهمال را از کارکرد برتر شمرند *

برهما را (بفتح با و ز و های خفی و میم و الف - که لحنی حال او در آغاز این نامه گذشت)
 آفریننده دانند * و پرورنده و برپا دارند آفرینش را بشن انگارند (بکسویا و سکون شین منقوط و نون) *
 و نیست گردانیدن را از رده بر شناسند (بضم را و سکون دال و را) و آنرا مهادیو نیز گویند * گروهی
 ۱۵ بدان خیال که بزبان بیچون بدین سه قدسی پیکر برآمده و از آن کرده برداشتن تقدس نغشید بدانسانکه
 نصاری مسیح را برگذارند * و طائفه برین که بشری نفوس از ایزدی پرستش و شایسته گالی و
 نیک کرداری بدین والا پایگی رسند * بے تکلف ایزد پزوهی و نفس دشمنی درین مردم زان آن مایه
 پیدائی دارد که در کشورها کمتر نشان دهند * عالم را سرآغاز بدهند لیکن برخی را رامی آنکه انجام
 گیرد چنانکه گفته آید *

۲۰ و شگرف آن که اگر بیگانه بکیش برهن گراید نپذیرند و همچنین اگر یکی ازینان دین دیگر
 برگزیند و خواهد باز گردد پذیرش نیابد مگر بزور برده باشند * و بنده ساختن رسم نباشد * و هنگام
 برآمدن با و بزه یا زمان چیره دستی ضمیم پرده گیان را بخانه درآرند و گرد آن * و مه و کاه و روغن انبار کنند *
 و چندے سخن بدوران سنگین دل را بر گمانند که چون آن مردان را امید هستی نماید آتش در زینند
 و آن برده نشینان ناموس دوست بکشاده پیشانی خاکستر گردند * و نیز هر که روز بد پناه آرد بے پیوند
 ۲۵ آشنائی بدستگیری برخیزند و مال و جان و ناموس را در سر آن کنند * و پیشتر آئین آن بود که روز
 هجاء رکدام مبارز خویش را خواسته و بیکه بیش اران نیارنختی * بیشتر زمین کشت پذیرد بدان نیر

که همه ساله یکجا بکارند بسا جا ساله سه بار و افزون محصول بردارند * و ثالث نخستین سال بار دهد *
 دروگان انعام و یاقوت و طلا و نقره و مس و سرب و آهن فراوان * رنگارنگ گل و میوه از خوبی او
 بار گوید * خوشبو و نغمه سرائی و خورش و پوشش گزیده و افزون * سدابش فیل بگفتار درنگنجد و
 در برخی زمین اسب عراقی آسا و گاو بس شگرف پیدایش گوید * از کمی آب سرد و افزونی گرمی و
 کمیای نگور و خربزه و گسترده و شاد طفرکا کار آگاهان بود * گیتی خدایند همه را چاره گر آمد * بشوره
 سرد کردن روئی گرفتار و از شمالی کوه برف و برف آوردن که ر مه دانست * ببلخ است بویا و بس
 خنک آبرو خس گویدند * بفرمایش کیتی خدیو ازان نی بسمت خانها ساختن رواج یافت و چون آب
 آفشانند زمستان دیگر در ناهستان پدید آید * و نادرکاران توران و ایران بتوجه شاهنشاهی گوناگون
 خربزه کشند و قاف بر نشانند و از پایدشناسی و راه ایمنی بزرگانان فصل بفصل میوه های الجیا
 آردن گرفته اند * هدی که دران دیار کمیاب بود در اینجا فراوانی پذیرد * و از هند و سستی گیهان خدیو *
 بافتن گلیمهای بسمین و ابریشمین و زریفتی را روز بازار شد * ریشاهی خواهش شتر را چندان تاج
 برگرفتند که از عراقی بختیان برگذشت *

چون مجله از هند برده اند آمدن بختی به تفصیل میگرداند و اندک از بسیار و یکی از هزار بر می نویسد *

چگونگی آفرینش *

بهزده گونه و افزون برگدارند و شگرف داستانه آورده * همانا هر بار بنمط طراز هستی گرفته * ۱۵
 ازان بگدازش سدا بسند میکند *

نخست آنکه ایزد بچگون انسی پیکر گرفته جلوه خاص فرمود و آنرا برهه گویند چنانچه برخی
 گذارش یافت و یاد * و به خواهش او چهار فرزند پدید آمد سذک (بفتح سین و نون و سکون کاف) ،
 سذدن (بفتح سین و نون و نون خفی و فتح دال و سکون نون) ، سذتن (بفتح سین و نون و الف
 و فتح تالی فوقانی و سکون نون) سذتمار (بفتح سین و نون و سکون تالی فوقانی و ضم کاف و میم و الف *
 و را) * بهر کدام فرمایش رفت که همت در پیدائی بریزد * از افزون دل بستگی با آن قدسی ذات بدان
 نیراختند * و او چشمگین دهه سذش دیگر پیش گرفت و از بیسانی خود بصورت دیگر برآمد
 و مهادیو نام شد (بفتح میم و ها و الف و کسر معقول دال و سکون یالی فوقانی و واو) * از جلال
 فراوانی شایستگی آفریدن درو دیوار * ده پسر دیگر از خواهش پدید آورد و سپس از بدن خود پیگیر
 مرد و زن بر آراست * نخستین را من گویند (بفتح میم و سکون نون) و پسین را سذروکا (بفتح سین و سکون *
 تالی فوقانی و ضم را و سکون واو و کاف و الف) * و ازین دو تا سر آغاز زادن شد *

این جمله در [۵] نیست || (۲) در [۵] نیست || (۳) [ض د] سندن || (۴) در [ض د] نیست
 (۵) [ش ض] دو ||

دوم گویند دان جهان آفرین در بیکر زن تجلی فرمود و آنرا مهالچهمین گفتند (بفتح میم و های خفی و الف و فتح لام و سکون جیم فارسی و های خفی و کسر میم و سکون یای تفتانی و نون خفی) * و سه عرض با او هم آشوش است است (بفتح سین و سکون نای فوقانی) * رچ (بفتح را و سکون جیم) * تم (بفتح نای فوقانی و سکون میم) * چون خوانست که عالم را پیدا کند بدست آویزتم خون را بصورت دیگر برآورد آنرا مهاکالی (بفتح میم و ها و الف و کاف و الف و کسر لام و سکون یای تفتانی) و مهامایا گویند (میم و الف و یای تفتانی و الف) * و از پیوند ست دیگر پیدائی گرفت * آنرا سرستی گویند (بفتح سین در و ضم سین و کسر نای فوقانی و سکون یای تفتانی) و بفرمایش او هر یک زن و مرد پدید آورد و خود نیز آن دو دیگر را چهار هستی برآوردخت * و از هر کدام دو کس پیدایش گرفتند * از مهالچهمین برهما که بیکر مرد داشت و سری (بکسر سین و را و سکون یای تفتانی) بصورت زن و آنرا ساتری نیز گویند (بکسر سین و الف و فتح زار و نای فوقانی مشدند و کسر را و سکون یای تفتانی) و از مهاکالی مهادیو و تری (بکسر نای فوقانی و را و فتح یای تفتانی) و این را مهابدیا (بفتح میم و ها و الف و کسر با و دال مشدند و یای تفتانی و الف) و کام دهین (بکاف و الف و میم و فتح دال و های خفی و سکون یای تفتانی و ضم نون) نیز گویند * و از سرستی بشن (بکسر با و سکون شین معتدله و نون) و گوری (بفتح کاف فارسی و سکون زار و کسر را و سکون یای تفتانی) * چون این شش تن هستی گرفتند مهالچهمین در پیوند زناشویی شد * تری را به برهما نسبت کرد و گوری را به مهادیو و سری را به بشن * و از برهما و تری بیضه پدید آمد * مهادیو آنرا در بخش ساخت * دیوتها و دیوت و جز آن از قدسی نفوس و مردم و سایر جاندار و رستی و کهسار پیدائی گویند *

سوم آنرا عمده تر برشمرند * و کتاب مورخ سه هانت که تالیف چندین لک سائ است برورش روش برگذارن پایان ست جگ مبدیت (بفتح میم و یای تفتانی و دال و یای تفتانی و تا) پدیدار آمد * آن بزرگ از دید نیرنگی آفرینش بحیرت در شد و از آشوب ناشناسائی به نیایش آفتاب عالم افروز و پژوهش چگونگی آفرینش برنشست و چندین هزار سال در گذارش و خواهش بسر برد * پس از فراوان رنج کشی آن فروغ بخش زبر و بالا بآراسته صورتی پیش او آمد و از آرزو پرسش نمود * برگذارن که از شکرکاری اختر و آسمان و دیگر گزین دانشها بوده برگریزد و تیره درونم را فروغ شناسائی بخشند * پاسخ شد خواهش پذیرفته آید! در فلان پرسش شده با ما باش زود اقدسی پیکر آشکارا شود و کامیاب دانش گرداند * جوینده دم آسایش برگرفت * دران نزهتگاه بانظار نتست و نزد یک انجام ست جگ آن کام بخش نمود از شد * از علوی و سفلی گوناگون پرسشها رفت و گزیده پاسخها آراش

(۱) [۴] ست جگ دیهادر نمود *

بخشید * وار جواب و سوال را فراهم آورده بدان نام کتاب بساخت * امروز اختراشناسی فراخدای
 هندوستان بران باشد * و در آن نامه آفرینش از آفتاب برگزید و او را ایزدی نمادش برگذارند * و دادار بیهمال
 جهان آفرین زین کُرّه میان تپه از در بخش فراهم آورد و تخت از نور خورشید آشکارا ساخت و بخورشید
 زبانزد روزگار شد * او برجها را همی بخشید و از چهاربید پیدائی گرفت و سپس ماه و آکاس
 و باد و آتش و آب و زمین را بهمین ترتیب پدید کرد * و از آکاس برجیس و از باد کیوان و از آتش
 بهرام و از آب ناهید و از خاک تیر برآفرید * و از ده در انسی کاخ گوناگون چیز را بیرون فرستاد *
 شماره دروازهها از چشم دو گوش بینی دهان ناف در سوراخ پس پیش دهمین تارک سر * و آن بعه
 باشد * هنگام فرود شدن برخی گذارندگان چار و تن برکساید و این را بس ستوده بندارند * کیتی خداوند
 دو در بچه پستان را برآفرید و دوازده برشمرد * پس از درازی داستان آدمیان چه ارگونه شدند
 چنانچه گذارده آید *

گزارش سفلی و هلی *
 ۱۰

هندی حکیم آخشیاچان را کبری برگذارند لیکن آکاس نام عنصر برآفرید * و آن گوهر همه را
 فرود گرفته و هیچ جا ازو تپه نباشد * با آسمان نکراند و بسا میسطی اساس شماره بر دایره نهاد * و منطقه را
 دوازده بخش سازد و هر یکی را اس گوید (برا و الف و سین) ۱ برج میکه (بکسر مجهول میم و
 سکون یای تحتانی و کاف و های خفی) حمل و برده (بکسر با و سکون را و فتح کاف و های خفی) ۱۵
 ثور * متهن (بکسر میم و ضم نامی فوقانی و های خفی و فتح نون) جوزا و کرک (بفتح کاف و
 سکون را و فتح کاف) سرطان و سنگه (بکسر سین و نون خفی و فتح کاف فارسی و های خفی)
 اسد و کنیان (بفتح کاف و کسر نون مشدد و یای تحتانی و الف و نون خفی) سنبله و تلا (بضم
 نامی فوقانی و لام و الف) میزان و برجهاک (بکسر با و سکون را و کسر جیم فارسی و های خفی
 و فتح کاف) عقرب و دهن (بفتح دال و های خفی و ضم نون) قوس و مکر (بفتح میم و کاف و را) ۲۰
 جدی و کنبه (بضم کاف و نون خفی و سکون با و های خفی) دلو و مین (بکسر میم و سکون
 یای تحتانی و فتح نون) حرت *

و حکیم فارسی و مصری و یونانی بهستی جرمی رنگ که ماورای خور را نیارد پوشید برگزید
 و روئیدن و بالیدن و کاهیدن و پاره شدن و بیوستن و نیستی بدو راه نیابد و تحلیل و نکائف و کون و فساد
 نپذیرد * و از اجسام گوناگون طبیعت فراهم نباشد و گرمی و سردی و تری و خشکی و سبکی و گرانی
 ۲۵

در نبود، زند، پاینده، آرزو خشم انگارند و آنرا اسمان خوانند * کَلْبِي بیشتره نه برشمره
و برخه هشت و چنده بازده و جزوه هفت بل یک نیز روا دارد *

و دانای هندوستان سیاره و ثابت برگوید لیکن پیکر آنرا آبی زائده آسا برگذارد از فروغ نیر اعظم
پرتو گیرد * و چنده آنرا خاص ماه پندارند و آن روشنی بخش را نورِ نعت اندیشند * و پیوند
۵ قدسی نفس با هر یک بر شمارند و گروهی اختران را بشری نفوس انگارند * به نیروی ستردن نقش
خشم و خواهش و گذارش تن و آرامنگی خویش بدان فرازگاه جای دارند *

نام سیاره و روزهای هفته *

شنیچر (بفتح شین منقوطه و کسرنون و سکون یای تکتانی و فتح جیم فارسی و را) نیوان
برهسپت (بکسریا و را و فتح ها و سکون سین و فتح بای فارسی و کسریای فوقانی) برجیس
۱۰ منگل (بفتح میم و نون خفی و فتح کاف فارسی و لام) بهرام (آدنی همزه و الف و کسری دال و نای
فوقانی مشدد و یای تکتانی خفی) آفتاب و هندیان زیاده از هزار نام برگذارند و گیتی خداوند را
همه یاد و بدان نیاشگری فرماید و به سورج زبانزد خورد و بزرگ (بضم سین و سکون واو و فتح را و
جیم) شکر (بضم شین منقوطه و کاف مشدد و فتح را) ناهید (بضم با و فتح دال و های
خفی) تیر (بضم مجهول سین و سکون واو و فتح میم) ماه * و هر کدام را نامی چند برگویند
۱۵ و هر روز هفته را از پیوند خاص بنام سیاره برخوردارند با افزایش نطق وار (بواو و الف و را) چنانچه
یکشنبه که سرآغاز هفته ازو گیرند آدنی وار، دوشنبه سوم وار، سه شنبه منگل وار، چهارشنبه بدوار،
پنجشنبه برهسپت وار، آدینه شکر وار، شنبه شنیچر وار *

آئین گهریال *

(بفتح کاف فارسی و های خفی و سکون زا و یای تکتانی و الف و سکون لام) از هفت جوش
۲۰ گرد پیکره است نابه آسا لیکن سطرتره و خورد و بزرگ سازند * و آنرا آویخته دارند * جز بفرمان
کشورخدای دیگره نفوزند * در سواری نیز همراه باشند هندی حکیم هر یک از روز و شب را چهار بخش
کرده و هر کدام را پهر گوید (بفتح بای فارسی و سکون ها و را) * و در بیشتر آبادی از نه زیاده از شش
گهری کم نبود (بفتح کاف فارسی و های خفی و کسریا و سکون یای تکتانی) و او شصت بخش
شبانهر روز است * و او را نیز شصت لحت گردانند و هر کدام را بل خوانند (بفتح بای فارسی و لام) *
۲۵ و هر یک را شصت بیل (بکسریا و فتح بای فارسی و لام) *

برای پذیرفتن آگهی و شناسائی بخشیدن قدر زمانی آورنده از مس و جز آن بسازند
پسنگ مد نانگ * آنرا فارسی زبان پنگان گوید چنانچه رازدار باستانی می سراید * بیت *

(۱) [د] که ی ه (۲) [د] شنیچر (۳) [د] سین و کسریا (۴) آدت * و بیان املا موافق آن //

در جهان چه بایدت بردن . که به پدگان توانش پدید آوردن

جام سا نیکن دهانش تنگتر به بلند می و فراخی دوازده انگشت * در پایان سوراخ کفک چنانچه زبیر
 میل یکتا ماشکی بدرای پنج انگشت از آن برگردن * و آنرا در طشقه پر از آب عانی باز گذارند جائی که
 باد و آسیب جذبش نرسد * چون از آب برآمده گردد یک گهری سپری شود * و برای آگهی در
 و نهد یک آن هفتجوش را یکبار بصدآ آوردن و بار دوم دوبار و همچنان * چون بمرسپری شود بشماره ۵
 گهرهای گذشته از سر بخورند و بکمتر رنگ از یک تا چهار بنوا در آردن و اندازد پهره نماید چنانچه
 در دو پهره بیست و شش بار بنوزند اگر پهره هشت گهری باشد * و فردوس مکانی در واقعات خون
 نگشته اند چون بر سر پهره چند گهری گذشته همان شماره گهری فواختر و پهره سپری شده دانسته
 نمی شد - پهن فرودم که بشماره پهره باندک زمانه بتر آوار در آرد *

و کار آیدان هندی بوم سیصد و شصت دم آدم تذکرست را یکتا گهری گویند * پس هر یک ۱۰
 شش نفس باشد و شبانه روز بیست و یک هزار و شش صد نفس برکشد *

ترتیب گزانت *

خاک * دراز آن آب نیکن همه را فرود آورده * و بالای او آتش شمایی اهللیلی * و فوق آن
 باد * و مشعر او را کوهی ندانند، و آنرا نه گونه سازند * بهوبائی (بضم با و هائی خفی و سکون واو و با
 و الف و سکون یای تحتانی) باد است از کوه زمین تا چهل و هشت کوه و او پهر سو وزن * ابر ۱۵
 باران تغیر فوق درین میان پدیدائی گیرد * آبه (به همزه و الف و فتح با و سکون ها) از انجام نخستین
 تا ماه پره (بفتح بای فارسی و سکون را و فتح با و سکون ها) از دوم تا نوزده آبه (بضم همزه و سکون دال
 و فتح با و سکون ها) از سوم تا نهمید * سنده (بفتح سین و نون خفی و با و سکون ها) از چهارم تا خور
 سبه (بضم سین و فتح با و سکون ها) از پنجم تا بهرام * پوره (بفتح بای فارسی و کسر با و فتح با و
 سکون ها) از ششم تا برجیس * پزانه (بفتح بای فارسی و واو الف و فتح با و سکون ها) از هفتم تا کیوان * ۲۰
 پربهادل (بفتح بای فارسی و سکون را و فتح با و هائی خفی و الف و کسر نون و سکون لام) از هشتم
 تا ثوابت * و شیدانه روز بگردش این باد هشتی پذیرد * و از مشرق بمغرب رود * و هفت دیگر بر عکس
 و تحقیق این گروه آنکه آن هفت باد پربهادل است که از هفت سیاره نامها برگرفته و همه را خاوری
 جفتش * و شناسائی از ثوابت * * و آکاس از همه در گذشته پایان ندارد *

در حرکات ارساط که آنرا مدهم (بفتح میم و کسر دال مستعد و هائی خفی و سکون میم) ۲۵
 گویند با یونانیان گفته در توانی و توانست اختلاف رود چنانچه در شبانروزه که از نیم شب تا نیم

(۱) [۵۸] پایانش * (۲) [۵] در توانی و ثوابت *

شعب است بحساب سورج سدها ذات وسط قمر سیزده درجه و ده دقیقه و سی و چهار ثانیه و پنجاه و سه ثانیه ، عطارد پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه و ده ثانیه ، زهره و مہر عطارد آسا ، مریخ سی و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه و بیست و هشت ثانیه ، مشتری چہارونہ دقیقه و پنجاه و نہ ثانیه و نہ ثانیه ، زحل دو دقیقه و بیست و سه ثانیه ، یونانیان در قمر سی و پنج ثانیه و دو ثانیه گویند ، و در عطارد و زهره و آفتاب نوزده ثانیه ، و در مریخ بیست و هفت ثانیه و چہل ثانیه ، و در مشتری شانزده ثانیه ، و در زحل سی و پنج ثانیه *

حرکات سیارہ ذاتی ہوشمردہ در قدر ۵۰۰ را برابر دانند * و ازان جنبش چون بکرہ اندازہ برگیرند گویند شبانروزہ ہزار و ہشت صد و پنجاه و ہشت جوجن و سہ کرہ * از باختر بخاور چالش نمایند ، و تفاوت در دورہ از خردی و بزرگی مدارات برخیزد * و باثنی از پائینی بزرگتر باشد *

۱۰ رفتار ثوابت را بوخی بمان سیارہ انگارند لیکن بر خلاف یونانیان مختلف دانند آنچه بمذال تعلق دارن در یک سال پنجاه و چہار تانیہ گردش کند و در شصت و شش سال و ہشت ماہ یک درجہ * و گویند کواکب منازل دوسہ روزہ از سو آغاز حمل بیست و ہفت درجہ و بگذرشد بیست و چہار درجہ رفتہ باز گردند تا بہ بیست و ہفت درجہ حوت خرامش رود و باز بحمل آمدہ همان روش پیش گیرند * و بذات النعش کہ بہندی زبان سپت رگہ (بفتح سین و سکون بای فارسی و فتح تالی فوقانی و کسر را و سکون کاف فارسی و ہای خفی) گویند در یک سال ہفدہ ثانیه و چہل و ہفت ثانہ از مغرب بمشرق روند ، در دوہست سال و شش ماہ یک درجہ در نوزدہ دورہ بانجام رسانند ، و گرہ بخص نیروی ایزدی قدرت شناسند *

و پیشدن یونانیان حرکت ثوابت در نیافتند و ارسطو ازین گورہ * و ابرخس برخی را نزد منطقہ خاوری جنبش یافت لیکن اندازہ برگرفتن نیارست * بطلمیوس یک درجہ را صد سال شمسی فراگرفت * و ابن اعلم و لختی دانش پزوهان شصت سال شمسی * و رصد طوسی بدینسان سراید لیکن محیی الدین مغربی و جوقہ شناسندگان ہمین رصد عین انور و قاب العقب و چندے را مرصود گردانیدند و در شصت و شش سال سیر یک درجہ یافتند ، بہ زیج گورکانی ہفتاد سال یزدجردی کہ سالہ سیصد و شصت و پنج روز باشد بے کسر *

اندازہ مدارات *

۲۵ قمر سہ لک و بیست و چہار ہزار جوجن ، عطارد ۵ لک و چہل و سہ ہزار و دوہست و ہفت جوجن و سہ کرہ ، زهرہ بیست و شش لک و شصت و چہار ہزار و شش صد و سی و شش

(۱) [۵] ابن عالم یا ابن عالم || (۲) [۵] سی و ہفت ||

جوجن و دو گروه و کسره * تَبْرَ اعْظَمَ چهل و سه لک و سی و یک هزار و پانصد جوجن و کسره * مَرَبِخَ هشتاد و یک لک و چهل و شش هزار و نهصد و هشت جوجن و سه گروه * مَشْقَرِي پنج کرور و سیصد و هشتاد و هفتاد و پنج هزار و هفتصد و شصت و چهار جوجن و یک گروه * زَحَلِ دوازده کرور و هفتاد و شش لک و شصت و هشت هزار و دريست و پنجاه و پنج جوجن و دو گروه چیزه کم * دَقَائِقُ قَطْرِ هر یک از این کواکب از اجزای مدار خود است * وَتَوَابِتِ بَدِست و پنج کرور و نود و هشت لک و نود هزار و دوازده جوجن * آکاس جائے کہ شعاع آفتاب از آن برنگردد یک مده و هشتاد و هفت جلد و یک سنه و بیست و نهم و هشتاد و پنج و هشتاد و شش کرور و چهل لک جوجن *

هر جوجن چهار گروه ۱ و هر گروه دو هزار داند (بفتح در دال هندی میانه نون خفی) ۱ و هر داند چهار دست و هر دست بیست و چهار انگشت و هر انگشت هشت جو و هر جو سه سرشرف *

منازل قمر *

۱۰

هر یک را نهمتر گویند (بفتح نون و کسره کاف و های خفی و فتح تالی فوقانی مشدد و سکون را) و بیست و هفت انگارند و قسمت بر سیزده درجه و بیست دقیقه نهاد * اَشْفِي (بفتح همزه و ضم سین منقوطه مشدد و کسره نون و سکون یای تثنائی) سه ستاره * بَهْرِي (بفتح با و های خفی و سکون را و کسره نون و سکون یای تثنائی) سه ستاره * کَرْتَا (بکسره کاف و سکون را و کسره تالی فوقانی و کاف و الف) شش ستاره * رَوَهْنِي (بضم مجهول را و سکون واو و فتح ها و کسره نون و سکون یای تثنائی) پنج ستاره * مَرگَسَر (بکسره میم و سکون را و کاف فارسی و فتح سین و سکون را) سه ستاره * آردِا (بهمهزه و الف و سکون را و دال مشدد و را و الف) یک ستاره * پَهْرَدَس (بضم یای فارسی و فتح نون و سکون را و فتح با و ضم سین) چهار ستاره * پَکَه (بضم یای فارسی و سکون کاف مشدد و های خفی) سه ستاره * اَشْاِکْها (بفتح همزه و سکون شین منقوطه و کسره مجهول لام و سکون یای تثنائی و فتح کاف و های خفی و الف) پنج ستاره * مَکْها (بفتح میم و کاف فارسی و های خفی و الف) پنج ستاره * پُورِباِهاکْغْذِي (بضم یای فارسی و سکون داد و را و با و الف و فتح یای فارسی و های خفی و الف و سکون لام و ضم سین فارسی و کسره نون و سکون یای تثنائی) دو ستاره * اَثْرَباِهاکْغْذِي (بضم همزه و سکون تالی فوقانی مشدد و را و الف) دو ستاره * هَمْت (بفتح ها و سکون سین و فتح تالی فوقانی) پنج ستاره * چَمْرا (بکسره جیم فارسی و سکون تالی فوقانی مشدد و را و الف) یک ستاره * سَوَانِي (بضم سین و واو و الف و کسره تالی فوقانی و سکون یای تثنائی) یک ستاره * بَشَاکْها (بکسره با و شین منقوطه و الف و فتح کاف و های خفی و الف) چهار ستاره * اَثْرَادْها (بفتح همزه و ضم نون و را و الف و فتح دال و های خفی و الف) چهار ستاره * جَدِشْثَا (بکسره مجهول جیم و سکون

(۱) [ش] سه || (۲) [د] جزای ۹ * این جمله در [ش ض] نیست * (۳) در [د] بیست ||

یای تختانی و شین منقوط و فتح نامی فوقانی هندی و های خفی و الف) سه ستاره * مول (بضم میم و سکون را و لام) یازده ستاره * پور باکهاها (بضم بای فارسی و سکون را و را و با و الف و فتح کاف و های خفی و الف و دال هندی و های خفی و الف) چهار ستاره * انرا کهارا (بضم همزه و سکون نامی فوقانی مشدد و را و الف) سه ستاره * شرور (بفتح شین منقوط و سکون را و فتح و را و نون خفی) سه ستاره * دهشتها * (بفتح دال و های خفی و کسرنون و سکون شین منقوط و فتح نامی فوقانی هندی و های خفی و الف) چهار ستاره * شت بهکیا (بفتح شین منقوط و سکون نامی فوقانی و کسر با و های خفی و فتح کاف و های خفی و الف) سه ستاره * پور باهادرید (بضم بای فارسی و سکون را و را و با و الف و فتح با و های خفی و الف و سکون دال مشدد و فتح را و بای فارسی و دال) دو ستاره * انرا بهادرید (بضم همزه و فتح نامی فوقانی مشدد و را و الف) دو ستاره * روتوی (بکسر مجهول را و سکون یای تختانی و فتح را و کسر نامی فوقانی و سکون یای تختانی) سی و دو ستاره * همگی دو بیست و یک ستاره * درنگ ماه در هر یک از شصت و پنج و نیم گهری افزون و از پنجاه و چهار و نیم گهری کم نباشد * و برای برخی کارها سه درجه و بیست دقیقه از بیست و یکم تا چهل و هشت دقیقه از بیست و

دوم را ابهجت گویند (بفتح همزه و کسر با و های خفی و کسر جیم و فتح نامی فوقانی) ۶ *

یونانی بیست و هشت منزل برشمرند و قسمت بردارنده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه نماید * شرطین دو ستاره از قدر سوم * بطین سه از قدر پنجم * ثریا شش و چهار از قدر پنجم * کبریا یک از قدر اول * ثقیه سه ستاره سجایی * هغه دو از قدر سوم و چهارم * ذراع دوازده قدر دوم * فخره دو از قدر چهارم * طرفه دو از قدر چهارم * جنبه چهار یک از قدر اول * بیره دو از قدر دوم و سوم * صرفه یک از قدر اول * عوا پنج از قدر سوم * سناک یک از قدر اول * نفر سه از قدر چهارم * زبانا دو از قدر دوم * اکلیل سه از قدر چهارم * قلب یک از قدر دوم * شوله دو از قدر دوم * نعیم چهار از قدر سوم * بله پارا مستند بر از آسمان * سعد ذابح دو از قدر سوم * سعد باح * دو از قدر دوم و چهارم * سمون دو یا سه یک از قدر سوم و پنجم * اخبیه چهار از قدر سوم * مقدم دو از قدر دوم * موخر دو از قدر دوم * رشا یک از قدر سوم * جمله شصت و شش یا هفت ستاره *

و لیکن احوال کواکب و جز آن درون جداول گدانه آید *

(۱) [ش ف د ض] در یک ماه ۶ « (۲) نامهای منازل موافق [۸] و لغات عربی * در نسخها و فیات اللغات و کشف الظنون بسیار اختلاف واقع است « (۳) [۵] قدر چهارم و پنجم « (۴) الفاظ و چهار او در [۵] نیست « (۵) [۵] قدم ۶ « (۶) در هر نسخه خانهای جداول خالی است «

افطار و اجرام زمینی و سیاره و اربعان آنها								
زحل	مشتری	سریخ	آفتاب	زهرة	عطارد	زمین		
						جوین	بطور اجل هده	نظار زمین و کواکب
						کلا		
						فرسیخ دقائق	بطور بطلمیوس	
						فرسیخ	معمولی مناخربین	اجرام زمین و سیاره هفتگانه
						جوین	بطور اجل هده	
						فرسیخ دقائق	بطور بطلمیوس	
						فرسیخ	معمولی مناخربین	اقرب اربع کواکب : مرکب زمین
						جوین	بطور اجل هده	
						فرسیخ دقائق	بطور بطلمیوس	
						فرسیخ	معمولی مناخربین	

اقدار ثوابت *

هندسی حکیم هفت گویه برشده ۲ اطر جرم اعظم هفت دقیقه و سی ثانیه ، نود هزار و دریست
 رسی و نه جوین و دو کوره و هفتصد و نود و شش دقیقه و پانزده ثانیه ، هفتاد و پنج هزار و یک صد
 و نود و نه جوین و دو کوره و یک هزار و دریست و پانزده ثانیه و سوم پنج دقیقه و سی ثانیه ، شصت و شش

هزار و یک صد و هفتاد و پنج جوجن و دو کروه و یک هزار و پانصد و هشتاد و نود * چهارم چهار دقیقه
 و چهل و هشت هزار و یک صد و بیست و هفت جوجن و سه کروه و دویست و سی و هشت و نود و دو
 دست و دو انگشت ، پنجم سه دقیقه و سی و شش هزار و نود و پنج جوجن و شش صد و هفتاد و هشت
 و نود و سه دست و سیصد و انگشت * ششم دو دقیقه ، بیست و چهار هزار و شصت و سه جوجن و سه کروه
 و یک هزار و یک صد و نوزده و نود و یک دست و یک انگشت * هفتم یک دقیقه ، دوازده هزار و
 سی و یک جوجن و سه کروه و یک هزار و پانصد و پنجاه و نه و نود و دو دست و دوازده انگشت *

یونانی شش برگذارن * نخستین را اکبر گوید و ششم را اصغر و هر کدام را سه گونه دانند کبیر و سیط
 مغیر * هرچه بزرگتر شریفتر * و تفاوت در مراتب ششگانه سادس باز گردد * برخی پنداشته اند که قطر
 قدر اول شش برابر قطر سادس است * همانا شگرف سهوی رفته در اجرام و ابعاد مبین که جرم کوب
 اوسط قدر اول شش برابر جرم کوب قدر سادس است و اقلیدس در شکل آخر مقاله دوازدهم اصول
 مبرهن ساخته که نسبت کره با کره چون نسبت قطر است بقطر متلذ بالکبری یعنی هر نسبتی که میان
 دو قطر باشد از نصف و جز آن سه مثل آن میانه دو کره بود * مثلا اگر قطر کره را با قطر کره دیگر نسبت
 نصفی بود کره کوچک نصف نصف بزرگ باشد و آن هشتم حصه شود * و اگر ثانی خرد
 ثلث ثلث کلان و او یک بخش از بیست و هفتم ، و برین فیاس * پس اگر حال آن باشد
 ۱۵ که چندی پنداشته اند جرم کوب قدر اول زیاده از قدر سادس آید بفرایان تفاوت *

و بزرگترین ثوابت مرصوده دویست و بیست و دو برابر زمین و خردتر از آنها بیست
 و سه برابر * از بسیاری بشماره در نیاید لیکن آنچه برصد یافته اند یک هزار و بیست و دو - پانزده
 از قدر اول - چهل و پنج از دوم - دویست و هشت از سوم - چهارصد و هفتاد و چهار از چهارم - دویست
 و هفده از پنجم - چهل و نه از ششم * و چهارده بیرون از قدرها ، نه مظلمه و پنج سخابی * و این دای
 بطالمیوس است * نزد عبد الرحمن بن عمر الصوفی سی و هفت از ثانی و دویست از ثالث و چهار
 ۲۰ صد و بیست و یک از رابع و دویست و شصت و هفت از خامس و هفتاد از سادس و چهار سخابی *

لحنی حال زمین *

کروی انگارند و مرکز او مرکز عالم * بلند و پستی که از تیزی آب و تنگهی باد و جز آن پدید آید از
 کروی نمود بدر نبرد * و محیط آن پنج هزار و پنجاه و نه جوجن و دو کروه و یک هزار و یک صد و پنجاه و
 چهار و نود * باستانی یونانی محیط را هشت هزار فرسخ یافته و قطر را دو هزار و پانصد و چهل و پنج
 ۲۵ فرسخ و پنج جزو از پانزده جزو فرسخی * و ذخرا مان بارگاه آگهی محیط را شش هزار و هفت صد فرسخ

و قطر را دو هزار و یک صد و شصت و سه فرسخ و هفت جزو از یازده جزو فرسخ * و هر فرسخ
سه میل باشد هر دو گروه *

دانش گوی هند بدین روش بر شناسد * قطر معلوم را که به زبان خود بیان کنند
(بکسر با ویکی تثنی و الف و کسر نون و سکون سین) در سه هزار و نهصد و بیست و هفت
ضرب کند و آنرا کنت خواند (بضم کاف فارسی و کسر نون و سکون نای فونتی) و بر یک هزار و
درست و پنجاه قسمت نماید و آنرا بهامگ نام دهد (بفتح با و های خفی و الف و کاف فارسی) *
خارج قسمت که بماند او بدهد باشد (بفتح لام و سکون با و وال و های خفی) مقدار محیط بود *
و محیط معلوم را در یک هزار و در بیست و پنجاه که در نخست صورت مقسوم علیه بود ضرب نماید
و حاصل ضرب را بر سه هزار و نهصد و بیست و هفت که در آن صورت مضروب فیه بود قسمت
کند * خارج قسمت مقدار قطر بود * و آنکه در یونانی نامها ضابطه از ایشیدس گذارش نمایند ۱ -
هندی نزه فیضیار گوید و این را سنن آذان تقریبی شناسند * خلاصه قانون آنکه نسبت قطر با محیط
دائرة چین نسبت هفت است با بیست و دو تقریباً که سه برابر و سبع است * قطر معلوم در بیست
و دو ضرب کنند و حاصل آنرا بر هفت قسمت نمایند * خارج قسمت مقدار محیط باشد و مقدار محیط
را در هفت ضرب کرده بر بیست و دو قسمت نمایند * خارج قسمت مقدار قطر بود * و تحقیق آنکه این
کسر کمتر از سبع است و از ده جزو هفتاد و یک جزو افزون * همانا هندی ضابطه یونانی حکما فرموده ۱۵
و گفته در ذراتگرهای خوش چنان بر سر آید * سبحان من لا یعلم نسبة القطر الی الدائرة الا هو *
و اینجا موصافاً شناسایی قطر محیط بوده است بدین نظم در هموار زمین از دست افزارهای
درست رهند چون اضطرلاب و ذات الحلق و ربع مجیب ارتفاع قطب شمایی معدل النهار گرفته
بجانب شمال یا جنوب بر خط نصف النهار بر همدانی اضطرلاب سیر نمایند و نشانهای راست را بر
سطح دائره مذکور بر افروزند چنانچه بدیگر را بر پوشد * و همچنین آنقدر در نور دیده آید که یک درجه ۲۰
ارتفاع مذکور افزوده یا کاسته گردد چه اگر سیر شمال رویه باشد افزایش خواهد گرفت - و جنوبی
بر خلاف آن * و سرازیر آنرا تا بانجام به پیمایند - آنچه بدست آید بخش یک درجه بود *
و از آن اندازه محیط بر گیرند * پیمایان برین کارکرد حصه یک درجه بیست و دو فرسخ و دو
تسع که شصت و شش میل و دو انگشت بود یا تند * و چون بحکم مأمون بوزان سنجان نژد موصول
بدین کار بر گزیدند خالد بن عبد الملك مروزی با برخی شناسندگان شمال روانه شد و علی بن ۲۵
عیسی اضطرابی با اختی از هوشمدان بجنوب * پیمایان گروه یک درجه بیش یافتند و پسین یک

(۱) در [۵۸] و اکثرها [۶۰] (۲) [۵] آن *

درجه کم * هر کدام راه خود را چون پیمود نوزده فرسخ تسع کم بر آمد که پنجاه و شش میل و در
ثلث باشد * و تفاوت میان دو پیمود بدو ثلث میل یافته شد * مأمون با آزمایش ازین دو کوره
پرسید که از مکه تا بغداد چند است * بدان حساب دوازده درجه و چهل دقیقه تقریباً در
پنجاه و شش میل و در ثلث که حصه يك درجه است ضرب کرده بر گذاروند که هفت صد و بیست
۵ کوره است تخمیناً * بحکم خلیفه راست‌ترین و هموارترین راه که میان این دو شهر بود گز کردند *
اندک تفاوت بر آمد * شگرف آنکه محقق طوسی در تذکره یافت پیشینانرا نسبت بحکمای
زمان مأمون میکنند که در صحرائی سنجار اندازه یک درجه گرفته اند * ملا قطب الدین شیرازی در
تجربه و دیگر تصانیف خود رای متأخران را بطرزے که گذارش یافت بدانطور آن خلیفه برگدارد -
همانا قلم را در تذکره لغزش رفته *

۱۰ هندی حکیم يك درجه را چهارده جوجن و چهار صد و سی و شش ناند و دودست و
چهار انگشت برگزید * و بهمان پیشین روش سراید *

و نیز در زمین هموار - و آنرا طلوع آفتاب به سکنه جدمتر (بکسر سین و سکون کاف و تالی فوقانی
و الف و فتح جیم و نون حقی و فتح تالی فوقانی و را) سرشته گهری نگاه دارند - و آن چیز است
بسان شیشه ساعت که اساس آن بر شصت گهری است و بسوی خاور چالش رود * در هشتاد و چهار
۱۵ جوجن و کمرے يك گهری تفاوت شود و روز بیشتر بر آید * چون آنرا در شصت ضرب نمایند محیط
زمین دریافته آید *

احوال جزائر *

هندی حکیم چنان سراید که در همگی کره زمین هفت جزیره و هفت دریا محیط مساحت
قر و خشک هفتاد و نه لک و پنجاه و هفت هزار و هفت صد و پنجاه جوجن *

۲۰ جمودنیپ (بفتح جیم و ضم میم مشدده و سکون واو و کسر دال و سکون یای تحتانی و یای
فارسی) جزیره ایست دریای شور گرد گرفته * بنگاه آدمیان و بیشتر جانوران * و او را با نصف
دریا نیمه پندارند * عرض دریا صد و سی جوجن و عرض جزیره هزار و دویست و شصت و پنج
جوجن * ازین جمله شصت و پنج دریا و مساحت این با آب سی و نه لک و هفتاد و هشت هزار و
هشت صد و هفتاد و پنج جوجن * ازان میان آب چهار لک و هفتاد هزار و سیصد و شصت جوجن *

۲۵ چنان گذارش نمایند که میان جای زمین کوه است از طلا مسکور آسا * آنچه نسبت به جمودنیپ
بروی زمین است سمیر نامند (بضم سین و کسر مجهول میم و سکون یای

(۱) [ض د] بفرموده * (۲) [د] بیشتر * (۳) [ی] پنجاه و دو *

نقذایی (را) به بالندی هشتاد و چهار هزار جوحن * و مراتب بهشت بر فراز و پیرامین آن اعتقاد
 نداد * و همان قدر بهر نگارند و آوا بذر اقل گویند (بفتح با و سکون دال هندی و زار و الف و فتح
 دون و سکون لام) و شگوف داستانها برگذارند * و این گذارش نقل پرستان این کوزه ورنه دانسگران
 ایمن یونانی آسایش از دو فرسخ و فاصت خیال نکند * شاددیب * (بسین مائوط و الف و سکون کاف)
 ۵ یلت سوی آرا نیمه دریای شور در گرفته و مساحت چهار یک و بیست و هفت هزار و چهار صد و بیست
 و چهار جوحن * سپس دریای شیر بود هشت لک و یک هزار و نود و هفت جوحن * شاددیب (بسین
 مائوط و الف و سکون لام و فتح میم و کسر لام) سه لک و بیست هزار و یک صد و بیست جوحن *
 بعد از آن دریای ماست شش لک و سی و سه هزار و پانصد و پنجاه و سه جوحن * کشتدیب (بضم کاف
 و فتح شین مائوط) دو لک و هشتاد و شش هزار و هفت صد و چهل و نه جوحن * گذشت آن
 دریای بزرگ چهار لک و پنجاه و نه هزار و هفت صد و نود و دو جوحن * کرونیدیب (بفتح کاف *
 دال و سکون زار و نون خفی و فتح جیم فارسی و های مقرب) یک لک و هشتاد و یک هزار و شش
 صد و هشتاد و چهار جوحن * پس از آن دریای شیر یک لک و پانصد و هزار و پانصد و چهار
 جوحن * دومیدک دیب (بضم کاف فارسی و سکون زار و کسر میم و سکون دای نقذایی و فتح دال
 و سکون کاف) هشتاد و شش هزار و پانصد و هشتاد جوحن * بعد از آن دریای باد هفتاد و یک هزار و
 شش صد و چهل و هشتاد جوحن * بامر دیب (بضم بای فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون را) *
 ۵ چهارده هزار و در بیست و چهار جوحن * سپس دریای آب شیرین بیست و هشت هزار و یک صد
 و شصت جوحن * پهنای هر دریا صد و سی جوحن و عرض خستایی هر جزیره هفتاد جوحن ، درین
 شصت جزائر در بخ پانها نشان دمد * و همگی مساحت هفتاد و سی لک و هفتاد و نه هزار و چهار
 صد و هفتاد و چهار جوحن * و خسلک زمینها چهل و هشت لک و هفتاد و هشت هزار و در بیست
 و هفتاد و هشت جوحن گویند * با آن میان و دیگر جاداران تا عرض پنجاه و دو درجه و هفت *
 ۲۰ صد و بیست و هشت جوحن *

* حال جمودیب *

داستان جزائر ششگانه از پس خوردن وی در نوردیده اختار ازین بار میگویند و شگرفی او را بر میگذارد *
 منقصف دریای شور بر خط استوا در چهار طرف شهرت نشان دهند * حصار آن زمین خست *
 جمکوت (بفتح جاد و سکون میم و ضم میم کاف و سکون زار و تالی هندی) طول عالم از انجا گیرند * ۲۵
 و در یونانی فاصها سراندر هندی روش از انگار بر گذارند و آگهی نشود که از کجا برگرفته اند ،
 (۱) همچنین در [ف ش] - [د] استوار و چهار جوحن * (۲) این جمله در [ه] بعد از افعال
 اعتقاد نند - نوشته است * (۳) [ه ض] دانسگرایی * (۴) [ش ض] از *

لنکا (بفتح لام و نون خفي و كاف و الف) * سده پور (بكسر سين و دال مشدده و هاء خفي و ضم
 يائي فارسي و سکون واو و را) رومك (بضم را و سکون واو و فتح ميم و سکون كاف) * و هر دو نام از همسايه
 نون درجه دور و از مقابل صد و هشتاد * و کوه سمير از هر يك نون درجه و شمالي همه در زير دايه
 معادل النهار که بزبان هندی بکھوت برت خوانند (بكسر با و سکون كاف و هاء خفي و واو و سکون
 تاي فوقاني و کسر با و سکون را و تاي فوقاني) * و آن دائره بر سمت رؤس ساکنان اين چهار شهر
 بگذرد و نيز اعظم در سالي دو بار برين سمت راس چالش فرمايد و شب و روز همه سال تقريباً برابر
 باشد * و غاييت ارتفاع آفتاب نون درجه * از لنکا برومك آيد و از سده پور و از نون جمکوت و نيز
 بلنکا * و چون آفتاب بر نصف النهار جمکوت آيد در لنکا سر افراز طلوع باشد و در سده پور هنگام غروب
 و در رومك نصف شب * چون بنصف النهار لنکا رسد در رومك طلوع کند و در جمکوت غروب و در
 ۱۰ سده پور نيم شب * و چون بنصف النهار رومك آيد در سده پور طلوع نمايد و در لنکا غروب و در جمکوت
 نيم شب شود * و چون بنصف النهار سده پور رود طلوع در جمکوت بود و غروب در رومك و نيم شب
 در لنکا * و پانزده گويي درين چهار شهر تفاوت رود *

ديگر در شمال لنکا تا کوه سمير سه کوه نشان دهند - هملچل (بكسر ها و ميم و الف و فتح جيم
 فارسي و سکون لام) * هيمکوت (بكسر ميم و ها و سکون ياي تختاني و فتح ميم و ضم كاف و سکون
 ۱۵ واو و فتح تاي فوقاني هندی) * نکده (بكسر نون و فتح كاف و هاء خفي و فتح دال و هاء
 خفي) * هر يك از اين سه کوه بدین ترتيب از کنار دريای شرقي بجناب غربي پيوسته * و نيز از سده پور
 بجناب سمير سه کوه ديگر * سونگ و نت * (بكسر سين و را و نون خفي و فتح كاف فارسي و واو
 و نون خفي و ضم تاي فوقاني) * سکل (بضم سين و سکون كاف و فتح لام) * نيل (بكسر نون
 و سکون ياي تختاني و فتح لام) * ديگر کوه است ميان جمکوت و سمير و آدرا سائوت نامند
 ۲۰ (بيم و الف و کسر لام و فتح واو و نون خفي و ضم تاي فوقاني) متصل به نکده و نيل * و ديگر
 کوه است ميان رومك و سمير - گنده مادن (بفتح كاف فارسي و نون خفي و فتح دال و هاء خفي
 و ميم و الف و فتح دال و نون) و هر دو طرف بهمان دو کوه پيوسته * و بس عجيب درين چهار گذارش
 دهند و تفصيل آن درين نامه ننگجد ليکن ليخته از ميان لنکا و هملچل گفته می شود و از بسيار
 اندک گذارده می آيد * اين ميانه را بهوت گهند گويند (بفتح با و هاء خفي و سکون را و فتح تاي
 ۲۵ فوقاني و كاف و ها و نون خفي و فتح دال هندی) - بهوت بزرگ فرمانرواي بود - اين ملک را
 بدام او خواندند * از لنکا تا هملچل پنجاه و در درجه معذور ليکن تا چهل و هشت فراوان عمارت
 و چهار از فزونی سرما کم آيد *

(۱) [گ] بکھوت بدون (۲) [د] سمت قابش فرمايد (۳) [ع] نکده بدون خفي * و بيان اصل حرف آن

و بزعم ابدان بک درین آسمانی چهارده جوجن زمینی باشد و همگی پنجاه و دو درجه
 هفت صد و بیست و هشت جوجن بود و آدم نشین همین قدر جا دارند میان هماچل و همکوت را
 کدر کند کوبند (بکسر کاف و فتح نون مشدّد و سکون را) عرض آن دوازده درجه و میان
 همکوت و نکهده را دوازده (بفتح ها و سکون را) دهان قدر مسامت میان سده پور و سرنگ روت را
 کرده اند دو بند (بضم کاف و سکون را) - مسافت پنجاه و دو درجه و میان سرنگ روت و
 سکل را اندون می نهند (بکسر ها و فتح را و سکون نون و فتح میم و سکون یای تختانی) - پهنا
 دوازده درجه و هم از طایفه زمین سکل و نیل را ریخت کبند نامند (بفتح را و کسر میم و فتح یای
 مشدّد و فتح کاف) بهمان فراخی و در میان جمکوت و مال روت را بهد زسوکبند (بفتح نا و های
 خفی و فتح دال مشدّد و الف و ضم سین و فتح راو) بشاه کی سفنک و شش درجه و در این
 دنده این در مسافت را کیت مال (بکسر مجهول کاف و سکون یای تختانی و نای فوقانی و میم و الف و
 سکون لام) هفتاد و شش درجه و در میان مائوت و دنده مان و نکهده و نیل را ایزوت کوبند
 (بکسر همزه و لام و الف و کسر راو و سکون را و فتح نای فوقانی) هر طرف چهارده درجه و مساحت
 این نه قسم برابر نشان دهند آنچه در برخی عرض کم و نیز هر چهار طرف سمیر چهار کوه دیده است
 چاروب جمکوت را مدّتر نامند (بفتح میم و سکون نون و فتح دال و سکون را) و طرف ادکا را سنده
 پرست (بضم سین و فتح کاف فارسی و نون خفی و دال و های خفی و فتح یای فارسی و سکون را
 و فتح با و سکون نای فوقانی) چاروب در یک نایل (بکسر با و ضم یای فارسی و سکون لام) و سوب
 سده پور سهار سو (بضم سین و نای فارسی و الف و سکون را و ضم سین و فتح راو) و بلند در یک
 هزده هزار جوجن *

بهرت کنند چون ده قسم چتره پ کداده شد اختی از نخستین قسم بر میگوید و از لکانا
 هماچل هفت کوه نشان دهند و از مشرق به غرب خوردن از پشدین کوهها و مایدنر (بفتح میم و کسر ها
 و سکون یای تختانی و نون خفی و سکون دال و فتح را) « نل » (بضم سین و سکون کاف و فتح لام)
 ملی (بفتح میم و لام و یای تختانی) رجیمت (بفتح را و کسر جیم و های خفی و سکون کاف)
 پارجاتر (بدای فارسی و الف و سکون را و جیم و الف و سکون نای فوقانی مشدّد و فتح را) « ششچ
 (بفتح شین منقوط و سکون آن و فتح جیم) « بند » (بکسر با و نون خفی و فتح دال و های خفی)
 میان لکانا و مایدنر را اندر کبند خوانند (بکسر همزه و نون خفی و سکون دال و فتح را) میان او و سکل
 کسیر (بضم کاف و کسر مجهول سین و سکون یای تختانی و را) و مایدنر سکل و ملی تا پورین خوانند

(۱) همچنین در هر نسخه « [د] شنج بدیع شین منقوطه و سکون نون و فتح جیم »

(بنای فوقانی و الف و نون خفی و فتح با و سکون را و فتح بای فارسی و فتح را و نون) * و میان ملی و رجپک گپست منت (بفتح کاف فارسی و با و های خفی و سکون سین و فتح نای فوقانی و میم و نون خفی و سکون نای فوقانی) * و میان رجپک و پارچانرا ناک کهدق نامند (بذون و الف و فتح کاف فارسی) * و میان پارچانرا و ششج را سوم کهدق خوانند (بضم مجهول سین و سکون واو و میم) * و میان ششج و بنده را دو حصه برابر ساختند - بخش خاوری را کنار کهدق گویند (بضم کاف و میم و الف و سکون را) و باختری را تان کهدق نامند (ببا و الف و ضم را و فتح نون) * و تصویر عالم نصف فوقانی برین نمط است • [شکل]

و نیز عالم را سه بخش گردانند - بالائی را سرگ لوک نامند (بضم سین و سکون را و کاف فارسی و ضم مجهول لام و سکون واو و کاف) و پائینش نکوکاری دران بر گویند * و میانی را بهر لوک (بضم با و های خفی و سکون واو) آرامش جای آدمیان * و پائینی را پاتال لوک خوانند (ببا فارسی و الف و نای فوقانی و الف و لام) و پادافراه بدکرداری دران اندوزند •

و فقهایی این کیش عالم را مسطح اندیشند و چهارده بهره کفند * هفت علوی - بهر لوک - بهر لوک (بضم با و های خفی و فتح واو و سکون را) - سرگ لوک - بهر لوک (بفتح میم و ها و سکون را) - جذونوک (بفتح جیم و هسم نون و سکون واو) - تپونوک (بفتح نای فوقانی و ضم بای فارسی و سکون واو) - ستانوک (بفتح سین و کسر نای فوقانی مشدق) * و بهمان شماره سفلی - اتل (بفتح همزه و نای فوقانی و سکون لام) - ستل (بضم سین و فتح نای فوقانی و سکون لام - بتل (بکسر با و فتح نای فوقانی و سکون لام) - تلنل (بفتح نای فوقانی و لام و الف و فتح نای فوقانی و سکون لام) * و مائل (بفتح میم و ها و الف و فتح نای فوقانی و سکون لام) - ستل (بفتح را و سن و الف) - پاتال • باشندگان هر طبقه را با شگرف گفتارها باز گذارند و بطفیلی گذارش در ننگد *

۲۰ و این گروه نیز هفت دریا و هفت جزیره و نه قسم جمودیب بر گویند لیکن در ترتیب و فراخی و جزآن فراوان اختلاف چنانکه کوه سمیرا هشتاد و چهار هزار جوجن بر فراز زمین بانگدی گوی و پهنای^۱ سی و دو هزار جوجن و آنچه^۲ زیر زمین است شانزده هزار جوجن و بهمان قدر پهنای^۳ جای آدمیان بهرت کهدق بلکه جمودیب خاص نشمرند • گویند بیرون دریای شور زمین است از طلا آرامشگاه مردم زاد * زندگی هر کدام ده هزار سال کم و بیش - رنجوری و اندوه پیرامون نکود و بیمناکی و آزوری و بیدانسی ندارند - بدگویی و ناتوان بینی و سخن چینی نورزند

۲۵ و راستی و درستی و مهر نژائی بسر برنده و نیروی بر نائی از دست نروند ، ناتنومندی و پیری درنگیدند

(۱) در [۵] نیست • (۲) [۵] و پهنای شانزده هزار جوجن بهمان قدر در زیر • (۳) [۵] به بهرت کهدق • (۴) [۵] بشمرند •

و در کیش و نژاد و در خورش و پوشش یکسان باشند و خواهشها به تگبو برآید * و همچنین در هر جزیره شگرفیها سرایند * پوز تادت بگوش در نیاز - ایزد پرست قدرت شناس بشگفت در نشون * و نیز گمارگنند را دو بخش سازند - دیارے که درو آهوی سیاه پیدا نشون - مایچه دیس گویند (بفتح میم و کسر مجهول لام و سکون یای تختانی و سکون جیم فارسی و های خفی و کسر مجهول دال و سکون یای تختانی و سین) نکوهیده انگارند و سزار بودن ندانند - و مای که درو آن جانور بود آنرا ۵ جگ دیس گویند (بفتح جیم و سکون کاف فارسی) و در چهار تخت گردانند - ارجاوت (بفتح همزه و سکون را و جیم و الف و فتح واو و سکون را و فتح تایی فوقانی) مشرق و مغرب آن دریای شور و شمال و جنوب دو کوه دراز هندوستان * مدّه دیس (بفتح میم و سکون دال مشدد و های خفی) خاوران انبالاس و باختر دریای بداسا (بکسر با و نون و الف و سین و الف) بیست و پنج گروهی تیانیسر - شمایی و جفربی همان دو کوه - برهمه مایه دیس (بفتح با و سکون ها و فتح میم و های خفی و کسر را و سکون کاف و های خفی) و آن پنج جاست تیانیسر و مضافات آن ۱ و بیرانه ۱ و کنبله ۱ و منوره ۱ و قنوج * برهما ورت * (بفتح با و سکون ها و میم و الف و فتح واو و سکون را و تایی فوقانی) آبادی میان دریای سرسنی و رود رکی * *

* طول معموره *

هندی نژاد آنرا لفین خوانند (بفتح لام و نون خفی و فتح با و سکون نون) * صد و هشتاد ۱۵ درجه بسا یونانی بزر گویند لیکن سر آغاز از جمکوت اقصای مشرق بر شماره * همانا پیروی حرکت شبانه روزی نموده اند و قریبگاه خویش برگزیده * یونانیان از جزائر خالدات * و آن شش جزیره است از جزائر مغربی دریا که در باستان آباد بود و امروز بزیر آب * از گزیدگی آب و هوا و سزیدگی میوه و گل و پیدایش گوناگون رستنی بهشت آسا انگاشته * مردم بزاد آن را خالدات و سعدا خوانند * و برخه گذارش نمایند که جزائر سعدا بیست و چهار است میان جزائر خالدات و ساحل ۲۰ دریا * و برخه یونانیان از ساحل بحر غربی که ارفیائوس گویند برگرفته اند * و ده درجه از جزائر خالدات خاوری است * و دوری ساحل از جزائر دویمت و بیست و در فرسخ و ده تسع باشد بهوش پیشینیان و بآئین پسینان یک صد و هشتاد و نه فرسخ تسع کم * و اینان را نظر بر حرکت توالی بروج و نزدیکی جای برین دارد * در طول باد سرد و گویه یکتایی دارند * و آن قوس است از معدل النهار میان نقطه تقاطع فوقانی آن با نصف النهار در مبدأ عمارت و میان نقطه تقاطع فوقانی او در شهر معین * ۲۵ و حامل آن مقدار دوری شهر است از عذقوان عمارت بجانب نزدیک * دستماید شناخت آنکه در

(۱) یا پیرانه * [دض] پیرانه * (۲) [د] کنبله بیای تختانی * (۳) [د] منوره * (۴) [دض] ازیدان *

سر آغاز عمارت یا در جای معلوم الطول بدر خسوف یا بدر مکت یا بدر انجلا یا تمام انجلا در یابند که پس از چند ساعت بود و در شهر مجهول الطول در چه هنگام شده - اگر ساعات هر دو برابر آید در درازا هم ترازو باشد و اگر ساعات شهر مطلوب الطول افزون باشد آن شهر شرقی * قدر فصل ساعات بودارند و در برابر هر ساعتی پانزده درجه و هر چهار دقیقه را یک درجه برگیرند و در مقابل هر گوی شش درجه بر درجات معلوم الطول افزایند * و اگر کمتر آید آن شهر غربی - عمل برخلاف مشرقی باید کرد *
 و بطور حکیم هندی که آغاز طول از مشرق گیرند در نخستین بکاهد و در پسین زیاده کفند *

عرض معموره *

اهل هند آن را آنچه گویند (بفتح همزه و ضم جیم فارسی مشدد و های خفی) * آغاز آن از نیکا برگیرند تا جائی که عرض پنجاه و دو است * و درین آبادی فراوان است و در چهارده درجه دیگر کم از سختی سرما * و یونانیان از خط استوا * آن دایره نیز بدانجا گذرد و اختلاف نباشد * و انجام را نیز بدانسان گذارند * عرض بلد قوس است از دایره نصف النهار میان سمت الراس و تقاطع فونانی آن با معدل النهار * و خلاصه آنکه دوری سمت الراس ساکنان شهر است از معدل النهار و آن بانداز ارتفاع قطب شمالی است * آئین شناخت آنکه ارتفاع یک از کواکب ابدی الظهور گرفته بلندترین و فروترین ارتفاعات را بدانند - کم را از بیش کاسته آنچه ماند نیمه آنرا بر کم افزایند و از بیش ۱۵ بکاهد و آنچه پس از افزودن و کاستن بهم رسد عرض آن شهر خواهد بود * یا آنکه در هنگام یک از اعتدالین در نیمروز ارتفاع آفتاب برگیرند و آن را از نود درجه کم کنند - باقی عرض بلد باشد * یا آنکه چون آفتاب باول سرطان رسد غایت ارتفاع برگیرند و میل کلی از آن افکنند * آنچه بماند تمام عرض بلد باشد - آن را از نود درجه اندازند و مانده عرض بلد باشد *

هر بلده که طوایف از نود درجه کمتر غربی خوانند و بیشتر را شرقی * و نزد هندی حکیم ۲۰ بر عکس * و هر بلده که عرض آن از سی و سه درجه کم جنوبی و افزون شمالی *

و برای آگاهی بر سوانح عالم هنگام تحویل حمل طالع لنکا درست کنند و از آن زائچه بر ساخته انجمن شناسایی بر آریند و این را نگرودئی لکن نامند (بفتح لام و نون خفی و ضم کاف و سکون واو و فتح دال و کسر همزه و سکون یای تجنانی و فتح لام و کاف فارسی و سکون نون) و از چگونگی هر شهر طالع تحویل آنرا دستمایه دانش گردانند و آن را نگرودئی خوانند (بفتح نون و سکون کاف فارسی ۲۵ و ضم را و سکون واو) * یونانی نیز بدین گراید لیکن در نخست دو طالع نامه بر سارد یک اقصای مشرق برگیرد برای شناخت حال نیمه عالم - دوم از قبه الارض و آنرا سرمایه دانش نصف دیگر گرداند *

(۱) [۵] شرعی ۹ || (۲) یعنی لنکا || (۳) [۵] نگرودئی بغیر دال * و بیان املا موافق آن ||

چون دائرة نصف النهار را قاطع نوره عالم اندیشند دائره بر محیط زمین پدید آید و با دائره خط استوا تقاطع کند - موضع تقاطع را قبة الارض و وسط الارض نامند * و برخی قبة الارض را میانگه معموره شمرند و آن جائی است طول آن نود درجه و عرض سی و سه * برخی منتصف اقلیم چهارم انگارند - طول آن نود و عرض سی و شش *

• گفتار یونانی •

چون لخته چگونگی عالم بطرز هندی نژادان شگرف رفتار گذارش یافت برخی از شناخت یونانیان می نویسد و چون زار گفتار را شاداب میگرداند * نه ملک کئی - فلک اعظم که فلک خلص نیز گویند و شب و روز از گردش او پدید - فلک ثوابت - فلک رحل - فلک مشتری - فلک مریخ - فلک آفتاب - فلک زهره - فلک عطارد - فلک قمر * و پانزده فلک جزئی *

سپس نمائنده کواکب عنصری * فاری - مسدب آن پیوسته بمقعر فلک قمر * و چهار طبقه هوا - ۱۰ سخانی - آن هوائی است آمیخته بدخان و اذخنة بلندی کرامی اینجا نابود و پراکنده گردند و ذوات الاذتاب و نیازک و اعمده و ذرات الثورون و مانند آن در اینجا برخیزند * و هندی نژاد همه را اختر دانند و هزار گونه بیشتر شمرند و چندان انگارند که همه وقت هستی دارند لیکن نمایش در برخی هنگام * و هوای غالب - و شهب درین پدیدار گردند * زمهریری - هوائی است بخار آمیز و بس سرد - و ابرو برق و بعد و صاعقه آنجا هستی پذیرد * و هوای کثیف پیوست آب و خاک * و آبی - آن زمین را ۱۵ روگردانده از تابش نور و آمیزه خاک بر صورت خود نمادده و دیگرگونگی آنها در شیرینی و شوربی و صفا و ترکی از خاک برخیزد و کمی و فزونی و لطافت و کثافت او بونگها برآرد * زمین - سه طبقه پذیرند - زمینی که برحمت الهی از آب برآمده بتابش خشی بدیرفته (اینجا کوه و کان و بیشتر جانور هستی گیرند) * و طینی - خاکی با آب آمیخته * و خاکی صرف آن نزدیک بمركز است *

و برخی نقلیانی نقلید بنده زمین را فلک آسا هفت طبقه شمرند * و لخته را آن سگالش که ۲۰ بر همه آسمان سایه اندازد و هر زمینی را کوه در گرد چنانچه این معموره را کوه - قاف * و نیز زمینها را صلا و یافت و جز آن برگذارد * و جمع سرایند که پس از قاف بقناد زمین طلاست و سپس بهمان شماره از مشک و همچنین شگرف پایها برنویزند * اگرچه رنگ آمیزی ابداع صد مانند آن برآید لیکن در آن گذارش دایر خرد پسند دارند *

• اندازه پیدای آب •

معدل النهار عظیمه ایست - در قطب آن در قطب عالم * یکی که در جهت دب اصغر است و آنرا بذات انعش صغری نیز خوانند - قطب شمالی * رکواکب جدی نزدیک او * دیگر قطب جنوبی *

(۱) در [۵] نیست * (۲) [۴] پذیرفته || (۳) [۵] برنگ آمیزی || (۴) [۵] پیدای *

و چون آفتاب بران دایره گذرد در همه شهرها روز و شب یکسان گردد بتحقیق یا تقریب و آن در اول حمل و میزان رو دهد * و از توهم قطع این دایره کره عالم را بر سطح زمین عظیمه پیدا کرده که زمین را در بخش برابر سازد شمالی و جنوبی * و محیط آنرا خط استوا خوانند آنجا همیشه روز و شب برابر باشد. آفتاب بر دو گونه بود حقیقی و حسی * بسین بر دو طرز - نخست دایره ایست سوازی

۵ آفتاب حقیقی پیوسته بر سطح زمین در دایره ایست که جدا سازد مرئی فلک را از غیر مرئی * و آفتاب مرئی و آفتاب شعاعی و آفتاب نوری نیز خوانند * و سمت الرأس و سمت القدم دو قطب او * و بافتاب پدید آمده و جا دگرگونی پذیرد * و حقیقی عظیمه ایست که دو قطب او همان در سمت باشد و دوری نخستین آفتاب حسی از حقیقی نصف قطر زمین و این رنگد شناسای حقیقی گردند * و همچنین خط استوا زمین را در بخش گرداند شمالی و جنوبی - دایره آفتاب حقیقی آن در نصف را دو پاره سازد بالائی و پائینی * پس ازین دو دایره کره زمین چهار بخش شود شمالی فوقانی و تحتانی و همچنین جنوبی * یونانیان بر آنکه ربع شمالی از آب بیرون است لیکن تعیین آنرا دلیل نوسانند و پدید آمدن آن از ایزدی مهر - تا جانداران را که نفس زدن ناگزیر است سرمایه زندگی بدست آید و نیز گویی نفس ناطقه بر فرز آشکارا برآید * و از تابش سماوی نور و علوی پدیدند و وزیدن باد و جوش دریا شمالی این کره بلند کوهها و شگرف آنها و سترگ گوها پدید آمد و از آن رو که آب از فرز بخشید

۱۵ آید و خاک لزج برخیزد از شورش گرمی و فرسودگی روزگار کهسار هستی دیر * هرگاه اوج آفتاب در بروج شمالی شود از حمل ناسبند حضيض هر آینه در جنوبی بروج خواهد بود از میزان تا حوت برابر اوج سوره * خورشید درین هنگام نزدیکتر بکره زمین باشد و گرمی فراوان شود و تابش تری را بخود درکنند چنانچه از چراغ روشن گردد * و اوج در هر برج دو هزار و یک صد سال باشد و تمام دوره را در بیست و پنج هزار و دو بیست سال سپری کند و شمالی و یا جنوبی بودن

۲۰ در نیمه آن * اکنون در سیوم درجه سرطان است * و حضيض در جدی بدان درجه و ازین رو ربع شمالی پیدا * و مساحت آن بطرز پیشینیان پنجاه ملک و نود هزار فرسخ و برای پسینان سی و شش ملک و هفتاد و هشت هزار و دو بیست و سی و سه و نیم * ضابطه آنکه قطرها در ربع محیط ضرب کنند حاصل آن مساحت ربع بود یا سطح کره بر چهار قسمت نمایند خارج قسمت مساحت ربع باشد * و اختلاف است در آنکه همچنین مکتوف آورده شده یا سپس پیدائی گرفته * بیشتره پسین

۲۵ گرایند و از نوری اوج و حضيض بر شناسند * گویند زمانه چهارم بخش هویدائی داشت و اکنون بسیاری در آب فرو شده مانند جزایر خالادات و یونان زمین و جز آن *

(۱) در [۵] نیست || (۲) در [۶] نیست || (۳) [۵] طلبها || (۴) همچنین در [۵] * در

دیگر نسخها در برابر اوج فقط ||

و آبادی در جانب عرض بیشتر از تمام میل کلی که شصت و شش درجه و بیست و نه دقیقه و چهل و سه ثانیه باشد نشان داده اند و از سختی سرما بیشتر ازین زندقه کئی جانداران صورت نگیرد * و مساحت آباد نزد پیشینیان از خط استوا تا جایی که عرض آن باندازه تمام میل کلی است * باعتبار ربع کورکائی چهل و شش اک و شصت و هشت هزار و بانصد و در فرسخ و هفت هزار شصت جزو فرسخ و پیش پسیان سی و سه لک و هفتاد هزار و نهصد و نون و سه فرسخ * ربع کم * برخی گفته اند از ربع فوقانی جنوبی پیوسته بر ربع شمالی مکشوف لیکن ذآباد * و کوه بر آنکه تا ده درجه معمور * و بطالیوس در جغرافیا شانزده درجه و بیست و پنج دقیقه برگذار و نزد زنج و حبشه افزونتر از آن * و تخت بر آنکه سه ربع دیگر نیز مکشوف و معمور *

* در داستانهای باستانی برگذاره اند چون اسکندر ربع شمالی بر گرفته خراست که از دیگر ارباب و دنیا آکهی باید چندی از کاروانان دئیر را باین خدمت نامزد فرمود و ششماه آذوقه * این توکل بهادان آکهی طلب سرانجام کرده در کشتی بحر محیط در آورد * پس از مدت مذکور که ششماه روز راه می سپردند بکشتی چند رسیدند و از دگرگونگی زبانها مقام یکدیگر کمتر فهمیدند * کار با آویزه انجامید * اصحاب اسکندر نیز آمده چندی گرفتار را پیوند بیوکائی کردند * فرزندان بزبان پدر و مادر سخن سوزیدند و ازین نوابوهای هستی آکهی شد که این گروه را نیز سرزبان بدین حالت فرستاده * پس از سه ماهه سیر شبانروزی این آمیزه شد * برخی ازین گذارش اعتبار نگیرند * و در تختی که در نامها ۱۵ نگاشته اند سکندر جوقی دانشوران ژرف نگاه را که با فراوان معنی شناسی بر زبانها آکهی داشتند با راه سه ساله بدریانوردی فرستاد که بسوی خاور طلوع کواکب فرابیش داشته یک سال و نیم راه سپردند و برگردیده هر حال شناسائی بخشند * این گروه پس از سیر قاراداد با آباد ساحلی رسیدند و روشن شد که بباختر زمین گذار افتاد * تخت سکندر بر سندان پهلوانی آن ناه بود *

امروز دانشوران راستی منس جنوبی را بسان شمالی ابد برگذارند * درین نزدیکی جزیره ۲۰ بس فراخ و فراوان عمارت در جانب جنوب فرنگیان بر گرفتند و آن را عالم تو گویند * همانا کشتی نیاهی آنجا رفته بود * سوارت بنظر باشندگان آن بوم درآمد - آدم را با اسپ یک جاندار دانسته سترگ بیمناک گشتند و باندک توجه ملک بدست آمد *

بخش کردن زمین بکشورها *

دانشوران معرزه را هفت حصه ساخته اند - هر یک را اقلیم نام نهاده * برخی از خط استوا ۲۵

(۱) [۵] بطور * (۲) [۵ ض ش] آذوق * (۳) [ش ض ۵] فرود آمدند * (۴) در نسخها سر * (۵) [ش ض ۵] سهندک * (۶) [ش ض] معمر *

آغازند چنانچه بطامبوس در محسوطی بر سر اید * جمهور دوازده درجه و چهل و پنج دقیقه از شمال خط استوا گذاشته قسمت کنند * و انجام بطور مشهور جائی که عرض پنجاه درجه و سی و یک دقیقه * بر موازات خط استوا هفت خط مستدیر بر نخستین تقدیر باشد و هشت بر پسین * قطعهای هفت گانه که ازین خطوط پدید آید اقلیم گویند * پس اقلیم قطعه ایست از سطح زمین میان دو نصف دایره که باید یکدیگر متوازی باشند و با خط استوا * هر اقلیم که بخط استوا نزدیک است درازتر بلکه طول اول هر اقلیم بزرگتر از طول آخر او * در اکثر مبدیها شده هر دایره موازی که نزدیکتر بخط استوا باشد بزرگتر بود * و طول اول نخستین اقلیم یازده هزار و هشت صد و پنجاه و شش میل تقریباً برگزیده اند و طول آخر او یازده هزار و دویست و سی * و طول آخر اقلیم هفتم یک هزار و ششصد و بیست و هفت فرسخ * و طول هر اقلیم چون طول عالم از مغرب تا مشرق برابری در شماره درجات دارد * نه در مقدار آن * و عرض هر یک دگرگون بود * و گردن عدد هفت را دو وجه برگزیند - نخست آنکه دانش پزیران پیشین بازمون دانسته اند که هر قسم از بسط زمین با یک از سیارگان پیوند خاص دارد چنانچه اقلیم اول بزحل - از آن رو که بیشتر ساکنان آن سر زمین سیاه چرده جمعند دراز سال کامل در کار باشند * دوم بزعم فارسیان بمشتری و بطور رومیان بافتاب * سیم بطور آن به بهرام و بتول دوم به تیر * چهارم بروش اول بخورشید و بطور ثانی بمرجیس * پنجم بانفاق بنامید * ششم بطور اول ۱۵ به تیر و بائیس ثانی بمر * هفتم بروش اول قمر را و بطور ثانی بهرام را * دوم آنکه در باستان فرمانروای همگی معموره در تصرف داشت * از پیش بینی و آگاهانی برای هر پوره از فرزندان هفت گانه بخش جدا ساخت *

اقلیم را بر دو گونه گذارش نمایند ا عرفی و آن عبارت از قطعه زمین است که مردم اقلیم گویند چنانچه روم و توران و ایران و هندوستان * و حقیقی چنانچه گفته آمد * و برین تقدیر هند از اول و ۲۰ دوم و سیم و چهارم فراهم آمده *

آغاز اقلیم اول بریش جمهور جائی است شمالی خط استوا * عرض آن دوازده درجه و چهل و دو دقیقه و در ثانیه و سی و نه ثلثه برگذارش درست * و درازترین روزهای آن دوازده ساعت و چهل و پنج دقیقه * وسط بانفاق جائی که درازترین روزها سیزده ساعت * عرض شانزده درجه و سی و هفت دقیقه و سی ثانیه * درو بیست کوه بزرگ و سی رود سترگ و بیشتر مردم زاد این سیاه نام *

۲۵ آغاز اقلیم دوم جائی است که عرض بیست درجه و سی و یک دقیقه و هفده ثانیه و پنجاه و هشت ثلثه * و روز درازتر سیزده ساعت و پانزده دقیقه * وسط آنجا که درازترین روز سیزده ساعت و سی

دقیقه * و عرض بیست و چهار درجه و چهل دقیقه * درین بیست و هفت کوه و بیست و هفت دریا * و رنگ عامه این میان سیاهی و گندم گویی *

آغاز اقلیم سیوم جائے است که عرض بیست و هفت درجه و سی و چهار دقیقه و سه ثانیه و سی و سه ثلثه * و روز دراز سیزده ساعت و چهل و پنج دقیقه * وسط جائے که نهار اطول چهارده ساعت * و عرض سی درجه و چهل دقیقه * درین سی و سه کوه و بیست و در دریا و بیشتر باشندگان گندم گون * آغاز اقلیم چهارم جائے است که عرض سی و سه درجه و چهل و سه دقیقه و هفده ثانیه و سی و شش ثلثه * و دراز روز چهارده ساعت و پانزده دقیقه * وسط جائے که درازتر روز چهارده ساعت و سی دقیقه * و عرض سی و شش درجه و بیست و در دقیقه * بیست و پنج کوه و بیست و دو دریا درین * و رنگ مردم میان گندم گویی و سفید بیست *

آغاز اقلیم پنجم جائے است که عرض سی و نه درجه و نوزده ثانیه و پنج ثلثه * روز دراز * چهارده ساعت و چهل و پنج دقیقه * وسط جائے که درازترین روز پانزده ساعت باشد * عرض چهل و یک درجه و پانزده دقیقه * و رنگ آدمیان سفید * و سی کوه و پانزده دریا درین *

آغاز اقلیم ششم جائے است که عرض چهل و سه درجه و بیست و نه دقیقه و پنججاه و هشت ثانیه و هشت ثلثه * روز دراز پانزده ساعت و پانزده دقیقه * وسط جائے که دراز روز پانزده ساعت و سی دقیقه و عرض چهل و پنج درجه و بیست و یک دقیقه * یازده کوه و چهل دریا درین * و رنگ ساکنان سفید مائل بزردهی و موی اینان زرد *

آغاز اقلیم هفتم جائے است که عرض چهل و هفت درجه و پنججاه و هشت دقیقه و پنججاه و نه ثانیه و هفده ثلثه * روز اطول پانزده ساعت و چهل و پنج دقیقه * وسط جائے است که روز دراز شانزده ساعت * و عرض چهل و هشت درجه و پنججاه و دوازده دقیقه و کوهها و دریاها برابر ششم * و رنگ مردم میان شقره و بیاض * و نهایت آن نزد جمہور پنججاه درجه و سی و یک دقیقه و سی و یک ثانیه و پنججاه و چہار ثلثه * و روز دراز شانزده ساعت و پانزده دقیقه *

تفاوت در عرض اقلیمها به نیم ساعت نهاده اند در درازترین روزها * و از اینجا تا نهایت عمارت بواسطه کم آبدی از اقلیم نشمارند * و برخی پادشاهان اقلیم هفتم را آخر عمارت گیرند * و نزدی اقلیم در عرض پنججاه درجه و بیست و نه دقیقه عمارت اہم است آنرا ازین اقلیم نشمرند * و همچنین در عرض شصت و سه درجه جزیره ایست طولاً نام * مردم آنجا بجهت سختی سرما در حمامها بسربردند * و در عرض شصت و سه درجه و سی دقیقه عمارت اہم است که ساکنان آن عقابند اند چنانچه محسوطی باز گوید * و در عرض شصت و شش درجه ذہر عمارتها یافتہ اند کہ باشندگان آنجا بصحرایی جانوران مانند

چنانچه در جغرافیا مذکور * و باقی ربع کوه تا نود درجه نزد برخی خراب است و پیش گروهی حال نامعلوم * در عرض پنجاه و چهار درجه و کسری روز دراز هفده ساعت باشد و در پنجاه و هشت هزده و در شصت و یک نوزده و در شصت و سه بیست و در شصت و چهار و نیم بیست و یک و در شصت و پنج و کسری بیست و در در شصت و شش بیست و سه و در عرض هم ترازوی تمام میل کلی بیست و چهار ساعت * و در شصت و هفت یک ماهه و در هفتاد ربع کم دو ماهه و در هفتاد و سه و نیم سه ماهه و در هفتاد و هشت و نیم چهار ماهه و در هشتاد و چهار پنج ماهه و در نود درجه که مختلهای عرض است نیمه سال روز انگارند و دیگر شب | لیکن تحقیق آنست که یک سال یک شبانه روز بود * اگر روز از طلوع خورشید تا غروب اعتبار کنند روز آنجا بهشت شبانه روز یا افزون بر شب آنها باشد و اگر از پیدایی روشنائی و پنهان شدن ثوابت تا رفتن روشنائی و هویدا گشتن اختوان برگیرند روز آنجا هفت ماه و هفت روز خواهد بود و باقی شب * و اگر از طلوع صبح تا غروب شفق معتبر دارند روز ایشان نه ماه و هفده روز باشد و نیمه شب * و برای شادابی سخن برخی اقالیم و جزآن در جدول درآورد *

جدول معرفت طول و عرض بلاد ربع مسکون از خط استوای عرض

بقول حکما خصوصا از خارج اقالیم سبعة تا عرض ستمین *

وسط بحیره کوزی ^(۳) سم ۱ * ۵ * از ربع *	بلاد خارج از اقالیم قریب خط استوا *
جیمی * سم ۵ * ط نا * علی الذیل *	خط استوا ۱ * ۱ *
سحرنا * سد ۱ * و ۱ *	جزیره طبرستان ⁺ سب له * ۵ *
جرمی * سه ۱ * و ۱ * دارالملک حبشه *	ساحل بحر اوقیانوس * یا ۱ * ۱ * از مغرب *
زغاره * سو ۱ * ب ۱ *	جزیره قذبله * کا ۱ * ح ۱ * از مغرب *
هدیه * سرا ۱ * ب ۱ *	خلیج اوانیطس ⁺ ب ل * ح اله * از مغرب *
زیلع * عا ۱ * ح ۱ *	خانه معدن الذهب * ط ۱ * ع ۱ * از بلاد سودان *
مقدشو ^(۴) ع ب ۱ * ب ۱ *	در جنوب خط استوا *
عدن ^(۴) مو ۱ * یا ۱ *	کوکو ^(۱) مد ۱ * ع ۱ * ۵ *
برابر * عم ۱ * ول * از بلاد ربع *	سفالیه ^(۲) ب ۱ * ل * از ربع در جنوب خط استوا *

(۱) [اض] کوکو و در تقویم البلدان بفرهای هوز (۲) [اضد] سفالیه (۳) همچون در تقویم البلدان [اضد] کوزی (۴) همچون در تقویم [اض] * [اض] مقدسیو و عذر (۵) [اض] بربره * معنی نشان + اینست که نام شهر مذکور در تقویم البلدان موجود نیست و در عرض و طول شهرها بسیار اختلاف واقع است و لایق اعتبار نیست *

- خلیج اوانیطس + سب ل * سب ل * از زنج *
- شیدام * فانه * سب ل * قصبه حضرت موت *
- مرباط * سب ل * سب ل * میان حضرت موت و عمان *
- جزیره سزاندیب * قل ل * سب ل * از هند *
- جزیره مقوطره * از هند *
- جبال قاصرون * قل ل * سب ل * از هند - معدن العون *
- جزیره لاموی * قل ر * ط ل * از هند - معدن البقم *
- جزیره کله * ق م ل * ح ل * از هند *
- جزیره مهراج * فن ل * ا ل * از هند *
- جمکوت * قعونا * ا ل * از چین *
- سیای * قف ل * ح ل * از چین *
- کگسز * قف ل * ا ل * کنار بحر مشرق از [چین]
- لرم * ذات العمان - گویند از یمن است *
- اقليم اول *
- کناره بحر اوقیانوس * ک ل * یولا * از مغرب *
- جزیره مایونه * کچ ل * لو الیز * از مغرب *
- مواضع یسمی امالطو * کچ ل * ک یه *
- مردینه جریسا * اب ل * ک نه *
- جزیره سوابی * ل ل * الح ل *
- جزیره سواکن * س ل * یز ل * از مغرب *
- طره * ط ک * یام *
- دنداه ^{ریم} * ح ل * بدل *
- نعز * از یمن *
- درقله * س م * بدل * شهر نوره *
- بنجه * س * یه ل * از بربر *
- بلند + * سح ل * یز ل * از سونان *
- جزیره ده‌آلک * س ل * یه ل * از یمن *
- مارب * سح ل * یه ل * از یمن و آن شهر سبیا است *
- مہجم * عد م * یو ل * از یمن است *
- زبید * عد ک * یه ل * از یمن است *
- حصن دماوة * عد م * یه ل * در شهر است [از یمن]
- شرجه * عد م * یو ل * از یمن *
- جند * س ل * بدل * از یمن *
- جبله * عد ل * یح ل * از یمن *
- حصن بعدان * س ل * ل م * از یمن است *
- تجران * عو ل * یط ل * از یمن *
- ضفا * عو ل * بدل * دار الملک یمن است *
- ذمار * ع ل * ل م * از یمن *
- سرتین * عو م * ک ل * از یمن *
- حلی ابن یعقوب * ع ک * ل * از یمن *
- خدیوان * ع ک * یه ک * از یمن است *
- صعدہ * ع ک * یو ل * از یمن *
- ظفار * ع ل * یح ک * از یمن *
- جش * ع ل * یز ل * قصبه عمان کنار دریا *
- صکار * عد ل * بط ل * از عمان *
- آخو بلاد مہرہ * نه ل * یو ل * از یمن است *
- در ماه حوام آب شیرین *
- جزیره رانج * صد ل * یه ل * در دریای اخضر است *

(۱) [ض] امانطو (۲) [ض] دمنله بیم (۳) در تقویم حصن نعز (۴) همچون در تقویم * در نسخها صکار بجای معجمه (۵) [ض] رنج ب نقطه

قناره +	تانه * مس + * بطاک * از ساحل بحر هند *
تکرور *	معبور * مس + * بیزک * از هند *
رامنئی +	کولم * قسب + * بیج ل * از بلاد هند است - در آنجا
فلهات + [یا قلهات] * از یمن *	بسیار فلفل و بنم باشد *
معل + از یمن *	زیتون * قند + * یزها * از سرحد چین است *
مدینه الطیب * از یمن *	سوفاره * قد نه * بطاک * چین *
سهر + از یمن *	سندان * قیدک * بطن * چین *
اقليم دوم *	
سوس قصی * بهل * کسا + * از مغرب *	خانقو * من + * بد + * چین *
لمطه و بسوی نوا * یزل * الرها * از مغرب *	خانجور * مسا + * بد + * از چین *
درعه * کار * الرسه * از مغرب *	سندابل + * از چین و [؟] است شهرت بغایت
آود غست * اله + * الرها * از مغرب *	بزرگ است *
تخمابه * اب به * اله به *	سندان +
قرص * سال * الدل * از سعید اعلی *	ملائی * بعضی از اقلیم درم نوشته اند *
اخدیم * سال * الرها * از سعید *	سفالة الهند * از هند است و آنجا مرفح است
اقصر * سام * الد *	افصح از طرطی *
اسنا * سب + * اللم * از سعید *	شهنج + [شنجور؟] *
انصنا * سم + * اللم * از سعید *	قام + * میان عمان و حضر موت *
اسوان * سو + * اللم * از سعید *	لنجورنه [؟] + * * * جزیره بزرگ است
معدن زمرد ، سوبه * کا + * آنچه که در اقلیم	نزدیک زنج * ذاک اوسه باز انگور دهد *
آول مدکه ر شده معدن زمرد است *	النجه + * از بلاد مغرب است - معدن زمرد *
تیمار * سزه * الهم * از شام *	شیلا + [یا شبل] *
معدن ذهب * مشهور آنست که معدن ذهب	فلزم * شهر فلزم در کنار دریای فلزم است *
از جبال یمن است *	بکدن + * از بلاد یمن و آنجا درختی است که زهر ازو
	گیرند *

(۱) همچنین در تقویم و [د] * [ه] کویم کوکم لکه * [ک] کویم کوکم فقط * [ض] کویم کوکم لکه *
 (۲) [ه] چین دو صراست * [ض] چین و صراست * [د] چین و صبر * (۳) همچنین در [ض] در
 تقویم * [ه] شقاله * (۴) [ه] لنجوره یا لبحوره * [ض] لبحونه * [گ] لنجوره * (۵) [د] بلبل *
 (۶) [ه] سناو * (۷) همچنین در تقویم * در نسخها انصبا بیا * (۸) همین نام در صفحه ۳۲ بیاید *

نیز * هم با * آلد * * قصبه مکران در کنار دریا *
 بیرون * فدل * آلد * * از مکران *
 منصوره [یعنی بهتر] * قه با * کوم * از سند *
 صنم سومنات * قره * الب به * از هند *
 احمد آباد گجرات * قح ل * الچ به * از هند *
 نهرواله * صب * الچ ل * یعنی پل گجرات *
 امرکوت * ق با * آلد * * موضع ولادت حضرت
 [پادشاه]
 مندوز * صله * آله * * دار الملک جدید مائوه
 از هند [
 آجین * قح ن * الچ ل *
 بهراج * قیوننه * کز با *
 کندهایت * قطک * الوک *
 قنوج * قیون * الوله * از هند *
 کره * قال * آله لو * از هند *
 سورت * قر با * کال * از هند *
 سرونج * قید نظ * الزالب * از هند *
 اجمیر * قیاه * الوبا * از هند *
 قرطیه ؟ *
 بنارس * قیط به * آله یر * از هند *
 ماهوره * قیوبا * الوبا * از هند هر در جانب
 آگره * قیه با * الوصح * از هند *
 فتحپور * قیده با * الوما * از هند *
 گوالیار * قیده با * المر الط * از هند *
 ماندهپور * قالیچ * آله * * از هند *
 جونیپور * قیط با * الولو * از هند *
 سنارگنور * قبا * الب م * از هند *
 پندرا بنگاله * قکم با * آله با * از هند *

عیناب * سج م * کام *
 علاقی * سج م * الزبه * در اقلیم اول هم گذشته *
 قصیر * سط با * الوبا *
 لطیف * عد م * الب له * از بحرین *
 انباج * عد م * الوبا * *
 جده * عد م * الب با * از حجاز *
 مدینه طیبه * عد ک * آله ح * از حجاز *
 خبیر * عد ک * آله ک * از حجاز *
 جدّه * عد م * کاه * از حجاز *
 مکه معظمه * عد با * کام * از حجاز *
 طایف * عد ل * کاک * از حجاز *
 فرج * عد ل * الوبا * از حجاز *
 فید * سج ی * آله حه * از حجاز *
 حَجْر * قبا ی * الب با * از حجاز *
 جزیره طوقانس * فا * الوریب * از حجاز *
 جزیره سونی * فاه * آله به * از حجاز *
 اسافل دریای مصره * قال * الچ با * از حجاز *
 یمامه * فاه * کال * از حجاز *
 احسان * قح ل * الب با * از بحرین *
 بحر بحرین * قح ل * آلد به * از بحرین *
 آخر البحرین * فدک * آله جه *
 معدن نذهب * سرینه * کاه *
 جزیره اوال * فوا * الب با *
 جزیره سیلاب * قح ل * آله با *
 هرموز * صب با * آله با * از کرمان *
 جیرفت * صب با * الزل * از کرمان *
 دیهل * قبا لا * آلد ک * از سند *

(۱) [۲] بهرچ * سمای شهرهای هند در تقویم البلدان نیست [۲] [۳] جیونپور *

.. .. . خلیفہ ۴۹ *	کھنوتی نیک * تکچ ۱۱ * الوں * از هند *
.. .. . ینجو * قکہ ۱ * الب ۱ * دارالملک چین *	قلعہ کالنجر * قیول * آله ۱ * از هند *
.. .. . مانچو * فکر ۱ لظ ۱ * از چین *	لجودھیا * قیولب * آله ۲ * از هند *
.. .. . نور * [صح ۵ * آله ایچ] * از هند *	شیرگیر *
.. .. . چینا پٹن * قے * بجه * از هند *	مڈیر * نکا لا * الویو * از هند *
.. .. . ہلداریہ ۴۹ *	الہاباس * قبح آله * الو ۱ * از هند *
.. .. . بارام ۴۹ *	بہیلشہ * صح ب * آلد لا * از هند *
.. .. . قبت ۹ * [قید ۱ * الزل *]	غازی پور * قد ۵ * آله لب * از هند *
.. .. . تکتابان [یا نکتابان ۹] *	حاجی پور پتندہ * حلت مو * الو ۵ *
.. .. . حسابہ ۴۹ *	لکھنؤ * قیوور * اول * از هند *
.. .. . سلایہ ۴۹ *	درکم *
.. .. . اویاہ [یا روپلہ ۹] ۴۹ *	دولت آباد * قا ۱ * آله ۱ * از هند *
.. .. . طیفہ ۴۹ *	اتارہ * صطنہ * الو ۵ * از هند *
.. .. . قشمیر ۴۹ *	آوندہ * قیو آله * الرنہ * از هند *
.. .. . کلکسا [یا کلکسا ۹] ۴۹ *	دیوگیر * قبا ۱ * آله ۱ * از هند *
.. .. . ملیبار ۱ [یعنی معبر] *	فتکپور * ق ۲ * آله نہ * از هند *
.. .. . مشرقین ۴۹ *	دکھڑ * مب ۵ * آلد نہ * از هند *
.. .. . ندیمہ ۴۹ *	کالم پور * از هند است *
.. .. . اعیدبع ۴۹ *	کوڑہ * ق ۵ * الو ۵ * نا اینجا هند است *
.. .. . بطن مرہ * [عرا ۱ * کانہ * از حجاز *]	آسیوط * [نا ۵ * الب ۵ * از سعید *]
.. .. . ققط * [سابم * کد ۱ * از سعید اعلیٰ *]	بشکرہ * لد آلف * کول * از مغرب *
.. .. . آرمنت * [نا ۵ * کد ۱ * از سعید *]	نجیرم * قول * کوم * از فارس *
.. .. . جزیرہ قیس معرب کوس * عم * الحج ۱ * از بحر فارس *	نجد * رھی الذاحیۃ الئی بین الحجاز و العراق *
.. .. . جزیرہ لار * فمل ۱ * آله ۱ * از بحر فارس *	مابہ ۱ *

(۱) عرض و طول شہرہای ہند در [۵] موجود نیست || (۶) [۵] کوڑدہ || (۳) [۵] حبشہ * [۵] حدنہ
 بے نقط * [ض] حدنہ * یحتمل کہ خنسا باشد و خنسا شہرے است از چین || (۴) [۵]
 زبانوں ؟ || (۵) [۵] حالسہ ؟ || (۶) [ص د] سلامط || (۷) [۵] [۵] در [ض]
 اعنایع * [د] عجع بے نقط * و یحتمل کہ الینبع باشد کہ در صفحہ ۳۲ گذشت || (۸) در نتویم
 بطن مر بغیر ہا نوشتہ ||

احسان^{۱۹} *
 اقلیم سیوم *
 آسفی * با * ل * از مغرب *
 فاس * یح * لب * از مغرب *
 جزیره جریه * لط * لب * از مغرب *
 سجلماسه * که * لال * از مغرب *
 مرگش * کا * الط * از مغرب *
 قادلا * الب * ل * از مغرب *
 تلمسان * الد * لیم * از مغرب *
 کذرا بحر روم * اله * از مغرب *
 نسکبه * لب * ل * از مغرب *
 تاهرت هایه * دل * الط * از مغرب *
 تاهرت سفلی * لول * الط * از مغرب *
 سطیف * نوز * لا * از مغرب *
 منجمله^{۲۰} * الح * م * ل * که * از مغرب *
 بانجه * ط * لا * از مغرب *
 قیروان * ما * لام * از مغرب *
 مهدیه * لب * لب * از مغرب *
 تونس * لب * لیم * از مغرب *
 اسافل دریای مصر * مد * ل * لب * مصر *
 وسط بلاد شام * مدله * لیم * لیم * از شام *
 جزیره رودس * مدل * لول *
 سوسه * مد * لب * از مغرب *
 اطرابلس مغرب * مد * لب *

نوز * مول * الط * از مغرب *
 زوبله * مط * ل * از مغرب *
 قصر احمد * نا * له * لیم * از مغرب *
 برفه * سب * لب * از مغرب *
 طلمینا * مد * لیم * از مغرب *
 مدینه سرت * تو * لا * از مغرب *
 عقبه - اول دیار مصر * ط * ل * از مصر *
 بهذسا^{۲۱} * ساب * الح * نه * از زنج نیست *
 اسکندریه * ساند * ل * نج * مصر *
 رشید * لب * لا * از سواحل مصر *
 مصر * سم * ل * ک * از مصر *
 دمیاط * سم * لا * که * از مصر *
 قیوم * سم * الط * از مصر *
 قانز * سول * الط * از مصر *
 قدیس * سد * ل * م * از جزایر دیار مصر *
 خز * سوی * لب * حد فاسطین *
 اربله^{۲۲} * [اربحا] * سویه * الط *
 بیت المقدس * سول * لا * از فاسطین *
 رمله * سو * لب * ایضا *
 قیساریه * سویه * لب * شام *
 عمان * سوک * لا * از بلقاء *
 عسقلان * سول * لب * از فلسطین *
 یاقا * سویه * لب * از فلسطین *
 کبرک * سو * لال * [از بلقاء] *

(۱) در تنویم لادلا قاعده جبال صنهاجه * [۵] قادلا استناد لایحه [بالاصح] * [ض] ستار لاجه * [د] تاوولا
 ستار لادلا (۲) بین نام در اقلیم نانی گذشت || (۳) همچنان در [لا] * [د] سینه * بحقیق که مسیله باشد
 که در اقلیم نانی گذشت * یا مسیله که در تقویم بلدان نوشته || (۴) این شهر از زنج نیست بلکه از مصر ||
 (۵) در [لا] نیست ||

طَبْرِيَه * سَمِيَه * لَسَب * اَز اَرَمَن *
 بِيَسَان * سَمِيَه * لَسَب *
 عَمَّا * سَمِيَه * لَسَب * اَز سَوَاحِلِ شَام *
 صُور * سَمِيَه * لَسَب * اَز سَوَاحِلِ دِمَشَق *
 حَجْر * سَمِيَه * لَسَب *
 صَيِّدَا * سَمِيَه * لَسَب * اَز سَوَاحِلِ دِمَشَق *
 بَعْلَبَك * ع * لَسَب * اَز دِمَشَق *
 دِمَشَق * ع * لَسَب * قَاعِدَا اِنشَام *
 هَيْت * ع * لَسَب * اَز شَام عَلِي الفِرَات *
 حَلَه * ع * لَسَب * اَز عِرَاق *
 كُوفَه * ع * لَسَب * عَلِي شَعْبَه مِنَ الفِرَات *
 اَنْبَار * ع * لَسَب * اَز عِرَاق *
 عَكْبَرَا * ع * لَسَب * اَز عِرَاق *
 بَرْدَان * ع * لَسَب * اَز عِرَاق بَر دَجَلَه *
 بَغْدَاد * ف * لَسَب * اَز عِرَاق *
 مَدَائِنِ كَسْرِي * ف * لَسَب * قَبْلَهَا اَيُّوَانِ] كَسْرِي *
 حَجْر * ف * لَسَب * اَز حَجَاز *
 بَابِل * ف * لَسَب * اَز عِرَاق *
 نَعْمَانِيَه * ف * لَسَب * اَز عِرَاق *
 قَصْر اِسْ هَبِيرَه * ف * لَسَب *
 جَرَجَرَا * ف * لَسَب * اَز عِرَاق *
 قَم اِنصَلَح * ف * لَسَب * عِرَاق *
 نَهْر المَلِك * ف * لَسَب * اَز عِرَاق *
 جَلُولَا * ف * لَسَب * عِرَاق *
 وَاَسَط * ف * لَسَب * عِرَاق *
 حُلُوَان * ف * لَسَب * لَدَا * مِنَ عِرَاقِ وَفَيْلِ مِنَ] الجَبَالِ *

بَصْرَه * ف * لَسَب * عِرَاق *
 اَبَلَه * ف * لَسَب * عِرَاق *
 اَهْوَا * ف * لَسَب * اَز خُوَزِسْتَان *
 نُسْتَر * ف * لَسَب * اَز خُوَزِسْتَان *
 اَرْجَان * ف * لَسَب * اَز خُوَزِسْتَان *
 عَسْكَر مَكْرَم * ف * لَسَب * اَز خُوَزِسْتَان *
 جَزِيرَه مَقَطْرَه * ف * لَسَب * اَز خُوَزِسْتَان *
 حَصْنِ مَهْدِي * ف * لَسَب * اَز خُوَزِسْتَان *
 سِيَذِيَز * ف * لَسَب * كَنْزَا بَحْرِ فَاَرْس *
 عَبَادَان * ف * لَسَب * كَنْزَا بَحْرِ فَاَرْس *
 رَام هَرَمَز * ف * لَسَب * اَز خُوَزِسْتَان *
 اَصْفَهَان * ف * لَسَب * فَاَرْس *
 كَارُون * ف * لَسَب * فَاَرْس *
 شَرَشْتَر * ف * لَسَب * اَز فَاَرْس *
 شَاپُور * ف * لَسَب * اَز فَاَرْس *
 عُمَان * ف * لَسَب * اَز فَاَرْس *
 نَوِيْنْدَجَان * ف * لَسَب * اَز فَاَرْس *
 جَنْابَه * ف * لَسَب * مَشْهُور بِمَكْنَدَابَه اَمْت *
 اَبْرَقُوَه * ف * لَسَب * فَاَرْس *
 فَيُورُزَابَاك * ف * لَسَب * اَز فَاَرْس *
 شِيْرَا * ف * لَسَب * فَاَرْس *
 سِيْرَاْف وَبِيْطَال شِيْلَاب * ف * لَسَب * فَاَرْس *
 شَبَاذكَارَه * ف * لَسَب * اَز فَاَرْس *
 اَصطَخْر * ف * لَسَب * فَاَرْس *
 بَز * ف * لَسَب * فَاَرْس *
 حَصْنِ اِسْنِ عَمَارَه * ف * لَسَب * اَز فَاَرْس *

(۱) در [د] این نام پس از صداین نوشته || (۲) در تقویم از اوایل اقلیم چهارم || (۳) در تقویم بزد و میبدد

نهلوار * قح ک * الح ل * از هندوستان *
 موستان * قواله * الط م * هندوستان *
 گهارز * قطک * لایه * هندوستان *
 دهلی * قید لچ * الح یه * هندوستان *
 ناندیسر * صد ل * ل ل * هندوستان *
 شادآبان * صد ل * ل یب * هندوستان *
 سذبل * قه ل * الح له * هندوستان *
 امرور * صد یه * الط ل * هندوستان *
 بانج پت * قچ ی * الح لب * هندوستان *
 برن * صد م * الح مع * هندوستان *
 باخ پت * صد ل * الح بب * هندوستان *
 کول * صد ب * الح ک * هندوستان *
 کوه همائه * صد ل * ل ل * هندوستان *
 کوٹ کرور * .. کا ل * هندوستان *
 سیانکوٹ * قط ل * لچ ل * هندوستان *
 سلطان کوٹ * .. الح ل * هندوستان *
 جهلم * ص له * لچ یه * هندوستان *
 رهناس * ص ل * لیم یه * هندوستان *
 قاعه بندنه * .. لیم ی * هندوستان *
 پرشور * مع م * الح اله * هندوستان *
 قورمل * .. لب یه * هندوستان *
 سٹام * قه اله * ل ل * هندوستان *
 سیوهذد * قیا لچ * ل ل * هندوستان *
 روهر * مع م * ل ل * هندوستان *
 ماچھی وازا * .. هندوستان *

داراجرد * ص ل * الح یه * فارس *
 بانڈ * لب ل * الط ل * از کرمان *
 سیرجا * ص ل * الط ک * از کرمان *
 کرمان * صال * ل * .. *
 طبس کیلکی * صب ل * لچ ل * از خراسان *
 زرنڈ * صب ل * ل م * از کرمان *
 بردسیر * صب ل * ل ل * از کرمان *
 خبیص * مع ل * ل ل * از کرمان *
 بم * صد ح * الح ل * از کرمان *
 طبس مسینان * صب ل * لچ ل * از خراسان *
 خواش * صد م * لچ ل * از خشک رود سیستان *
 زرنج * ص ل * لب ل * قصبه قدیم سیستان *
 کدیچ * از مکران * صط ل * الح ل * از مکران *
 چائق [جانقان] * صط ل * ل ل * از مکران *
 خاندان * صط ل * الح ل * از مکران *
 رم * صط ل * لچ له * .. *
 بست * ق ل * لچ ل * از گرم سیر قندقار در ساحل
 نکوناباد * قاه * لچ ل * .. *
 رنج * قچ ل * لب ل * از سیستان *
 سروین * قانده * الح یه * از سیستان *
 میدد * قب م * لچ ل * اصل از زابلستان
 فی الحال از قندهار است *
 قزنده * قدک * لچ له * از زابلستان *
 رباط امیر * قه ل * ل ل * .. *
 قندهار * قور * لیم ک * از هند *

(۱) در [۵] بیست || (۲) در تقویم سروان || (۳) در تقویم من الاقالیم الغابی * و من المستقرین
 من ذکر الراء اولاً و آخر اللام [یعنی نهر واله که در صفحه ۳۲ گذشت] || (۴) در تواریخ قدیم اکتبر لوهوز
 و امروز لاهور || (۵) همچنین در هر نسخه

جچهر * صد ا * الح * از هند *	پایل * صم * ل * هندوستان *
ماهه * صم ک * الح نج *	لوههیدانه * صم ا * ل نه * هندوستان *
هیدبت پور *	سلطان پور * صد اله * لب ا * هندوستان *
پوربی * صب ا * لاک * از پنجاب *	کلانور * محل جوس حضرت پادشاه *
خضرآباد * صد ه * ل ک * از هند *	دیسروه * هندوستان *
سادهوره * صد ک * ل اله * از هند *	پوسرور * فر ا * ل ا * قریب دیوه غارخان *
سفیدن * صم ه * الط اله * از هند *	امناباد * صایه * لب ا * از پنجاه *
جیند * صم اله * الط یه * از هند *	سودره * هندوستان *
کرنال * صد د الط ه * از هند *	دیغه نه ؟ * هندوستان *
پانسی حصار * قیب ه * الط مه * از هند *	بهیره * هندوستان *
سهارپور * صد ه * ل ا * از هند *	خوشآب * فدک * لپک * هندوستان *
دیوبند * صد مر * الط ه * از هند *	هزاره * هند *
انباله * صم نه * الط اله * از هند *	چندنوت * هند *
بهومه *	اٹک بنارس * در آیام حضرت پادشاه معبر شده *
هنگار *	هرندوار و منگلور و قلعه گلیر * از شهرهای قدیم است *
سنپت * فظ نه * الط ا * تا اینجا هند است *	چرتاول * صد ا * الط یه * از هند *
صنجیر ؟ *	کیرانه * صد ل * الط ه * از هند *
آغات * از اقصی مغرب *	جهنجهانه * صد ل * الط ه * از هند *
هدیان ؟ *	بگروه * ف ه ل * الط ل * قریب مظفرنگر *
رعه ؟ *	چپت * ص ا * لب ا * از هند *
ریاسه ؟ *	بنگش * فر ه * لم یه * از هند *
منقلوط * سبک * الزم * از سعید *	دوراه * از هند *
فسطاط * سم ا * ل ه * از مصر *	نهنور * از هند *
ابوطیج * سب ل * الح ا * از سعید *	کیتهل * صم ل * الط نط * از هند *
آشمونین * سب ه * الح ا * از سعید *	رهنگ * صم ح * الط ا * از هند *

(۱) همچنین در [ه] * [غی] [دلفیه ؟] [گ] دیفه * و عرض و طول شهرهای هند در [ه] و اکثر آنها موجود نیست * (۲) [ض] بتور * (۳) [ض] چنجه * [د] اصطخر که گذشت * (۴) [د] نادلا که گذشت * (۵) [ض] روه ؟ [د] دعه که گذشت *

بلقان ۴۲*	سج ۱ * الح ۵ * از معبد *
بلزم ۴۳ [بلزم ۲]*	قابس * سب م * سب ۱ * از افریقیه *
بیضا * فم ده * ل ۱ * از فارس *	سوسه * مدعه * سب م * از افریقیه علی البحر *
جوسین ۴۴ *	صفاقس * ل ۵ * ل ۲ * از افریقیه علی البحر *
کینه ۴۵ *	قدامس * مطه * الطه * از جرید *
جوز [از فارس] *	ذابئس * سرل * لب سه * از اردن *
دمندان ۴۶ * [یعنی دیباند از کرمان] *	صانت * سج سه * لب سج * از اردن *
سبکه *	اندرعات * از دمشق *
معلبه ۴۷ *	بصری * ع سج * لب یه * قاعده حوران *
عین الشمس *	مردخدا * ع ک * لب یه * از دمشق *
عین حاره ۴۸ *	حل ۴۹ *
کدوال ۵۰ *	قانسیده * مط اله * لا ۵ * از عراق *
نقرطاب *	صرمصر * عط نه * لب ک * از عراق *
کفر نونا *	خیره * عط اله * لال * از عراق *
نجده ۵۱ *	بسا * نظ ۵ * الط ۱ * از فارس *
کواره ۵۲ *	دارا ۱۲۰ *
مربوط ۵۳ *	غزله ۱۳۱ *
دها ۵۴ [دهنا ۲] *	طیب * فیم ۱ * لب ۱ * از خوزستان *
دسکوه * فاج * لب م * من العراق *	قرقوب * فد سج * لب ۱ * از اهواز و قیل از عراق *
منقب * سج ک * ل ک * از مصر *	جیبی * فد له * ل ۲ * از خوزستان *
مورجان ۵۵ *	خنسا * مد یه * الح ل * از چین *
نابره ۵۶ * [از فلسطین] ..	حصن اردستان * مد یه * الح ل *
مغزازه [مغزازه ۲] *	سلا * دن سه * لب ل * از مغرب *
اقلیم چهارم *	سبیرم * .. [قریباً نصف] ..
قریب بحر اوقیانوس *	۱۳۱
طنجه - قصبه او فاس ست * سج ۱ * له ۱ * از مغرب	بم *

(۱) همچنان در نسخها * بحتمل که غلط باشد برای حاه که گذشت || (۲) در تقویم از اقلیم چهارم ||
(۳) نام این شهر گذشت || (۴) [غن] جاره بیچوم ||

- فصر عبد الکريم * یح ل * لز م * از مغرب اقصی *
 قُرْبَه * یح ل * له ی * دارالملک اندلس *
 ایشبیلیه * یح ل * لو ق * اندلس *
 سبته * لظ نه * له ل * مغرب *
 جزیره خضرا * لظ نه * له ل * اندلس *
 مارده * ک له * له یه * اندلس *
 طلیطه * ی م * له ل * از اندلس *
 غرناطه * کام * نزل * از اندلس *
 جیان * کام * له ل * از اندلس *
 المریه * ال د م * له ل * از اندلس *
 مدینه الفرج * اله ی * لوم * از اندلس *
 مالقه * الو ی * لز م * از اندلس *
 مانعه^(۳) *
 جزیره یابسه * ل سب * له ل * از بحر روم *
 جزیره مایرقه * له ز * له ل * روم *
 بونه * له ی * له ل * [از افریقایه] *
 جزیره سردانیه * ما ی * له ل * در بحر روم *
 قاعدہ جزیره مقلیه * له ی * لوی * [یعنی بترم] *
 بلرغدامس * مط ع * لطي * روم *
 جزیره شامس^(۴) * نب م * له ی * در بحر روم *
 جزیره اقریطش * نه ی * لوم * در بحر روم *
 جزیره قبرس * سب نه * له ی * در بحر روم *
 جزیره رودس^(۵) * سا لم * لو ی * روم *
 جزیره همربا * سد نه * له ل * روم *
 مقلیه^(۶) * سه ی * لو ی * روم *
- ایذنیه - مدینه الحکما * سه م * لک * بوزان *
 جرون * سول * ل له *
 طرسوس * سه م * لو ق *
 بیروت^(۸) * مط ل * له ی * روم *
 ایاس * سط ی * لوم * از ارمین *
 آذنه * سط ی * لو ق * از ارمین *
 مصیصه * سط نه * لومه * از ارمین *
 برس بروت * سط ک * له ی * از ارمین *
 اطرابلس * سط م * له ی * از شام *
 بغراس * ع ی * له ی * از شام *
 باب سکندرونه * ع ی * لوی * از شام *
 لاذقیه * ع م * له نه * شام *
 حصص * ع نه * لک * از شام *
 شغوبکاس * عا ی * له ل * از شام *
 سوردیه * عا ی * بو ی * از شام *
 ملیطیه * عا ی * لو ی * از شام *
 شیزر * عا ی * له ل *
 انطاکیه * عا الو * له م * از تفوز روم *
 سرمین * عا ح * له یه * از شام الحال از حاب *
 قفسرین * عبا ی * له ل * از شام *
 حکب * عبا ی * له ح * من قواعد الشام *
 سمیساط^(۹) * عبا نه * نزل * از شام *
 حصن منصور * عبا اله * له ی * از شام *
 سروج * عبا م * لو ج * از شام *
 منبج * عبا ل * لول * از شام *

(۱) [۵] طلیطه || (۲) در نسخها فرج بها || (۳) [ک] مانته || (۴) [ک] بردانیه یعنی کورسیکا ||
 (۵) در [۵] نیست || (۶) در صفحه ۳۳ گذشت || (۷) [ی] سقلیه بسین || (۸) در تقویم از اقلیم
 ثالث || (۹) [ی] شمشاط بکسر شین اول - و این از اصهار مصر (یعنی از جزیره بین دجله و فرات) ||

خوتی • عظم • لزوم • از آذربایجان •	رقه • عجم • لوی • از مضر •
آرمینه • عظمه • لوی • از آذربایجان •	خران • عجم • لزوم • از مضر •
اربل • عطا • لوی • قاعده بلاد شهرزور •	قائظا • عجم • ج • از ارمینیه •
مَرَنَد • ف • مج • لوز • از آذربایجان •	ساردین • عد • لوز • از دیار ربیعہ •
شهرزور • نک • له • ل • از بلاد جبل •	میانواتین • عدیه • لیم • از دیار بکر •
اردبیل • فل • لیه • از آذربایجان •	مَنَاح • عدل • لوز • از دیار بکر •
اوجان • فال • لوز • از آذربایجان •	قرقیسیا • عد م • لوی • از مضر •
نچوان • فامه • لزوم • از آن •	جزیره ابن عمر • عدل • لوز • از جزیره •
قصر شیرین • فاق • لیم • از آذربایجان •	نصیبین • عدک • لزوم • از دیار ربیعہ •
صیمره • فاق • لدم • بلاد الجبل •	مادسین • عد لب • له • از جزیره •
مراغه • فب • لوز • از آذربایجان •	سَنَجَار • عوا • لوی • از دیار ربیعہ •
تبریز • فب • لوی • از آذربایجان •	معموره اتمهان • عامه • له • از شام •
اردبیل • فب • لوز • از آذربایجان •	اربل • شهرت عظیم است - مستحکم قلعه دارد •
میدانه • فبال • لوی • از آذربایجان •	سطل • ل • ج • از اعمال موصل •
فرمیسین و می کرمانشاه • فیه • ل • از جبل •	عانه • عول • لدا • از جزیره •
دیفور • فیه • له • از جبل •	مدینه بلد • عوم • لوز • از دیار ربیعہ •
همدان • فیه • لوی • ماه البصره •	موصل • عوا • لوز • از جزیره •
زنجان • فیه • لول • از جبل •	ارجیش • عوا • لیم • ارمینیه •
موقان • فیم • لیه • حد آران •	حدینه • عرک • لیم • علی الفرات •
سهرورد • فیم • ل • لوی • از جبل •	آمد • عرک • لوس • از دیار بکر •
نهارند - ماه البصره • فیم • ل • لوز • از جبل •	حدینه • عرک • لویه • علی الدجله •
بیمان شهر • فدل • لوز • از همدان •	نوشهر • عجم • لوله • راق •
بروجرد • فدل • لوز • از همدان •	نکریت • عجم • ل • از جزیره •
آبهر • فدل • لونه • [از بلاد الجبل] •	سامرا • عطا • لدا • از عرق •
کونم • فدم • لوز • از گیلان •	سکداس • عطا • لزوم • از آذربایجان •

(۱) در [۵] نیست || (۲) [۵] ارومیه || (۳) در تقویم نقجوان بقاف و جیم نازی || (۴) این نام در هر نسخه دوبار نوشته • بختم که نوض از دیل باشد که از ارمینیه است || (۵) در نسخها یزدجرد و این نام موضعی نیست •